

تفسیر
فاتح الکتاب

از امام حسن عسکری
سلام علیہ

و پڑوشی پیرمون

تألف و ترجمہ
قدرت ایہ شادی
ہمراہ

معرفی دو کتاب علمی و تحقیقی

(۱)

تفسیر

فاتحة الكتاب

تألیف: علامه آمینی قدس سره

ترجمه: قدرت الله حسینی شاهمرادی

کتاب، دارای چهار بخش است. و در آن، مباحث ارزنده‌ای عنوان شده است. مانند: جامعیت فاتحه در علوم قرآن، و قسمتهای مشترک بین فاتحه و قرآن، و صفات ذات و صفات فعل حق تعالی، مشیت ازل و حادث، ناخوشی دلها در روایات معصومین، اثر ایمان در اعضاء و جوارح، بیان امام رضا علیه السلام در توحید، و علم خدا در روایات معصومین و....

(۲)

زمینه

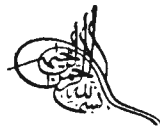
تفسیر قرآن

تألیف: قدرت الله حسینی شاهمرادی

کتاب، مبتنی بر آیات و روایات صحیح و معتبر است. در آن، مباحث مهمی مطرح شده است، مانند: مراحل نزول قرآن، اسامی مختلف و مصادیق و حقیقت کتاب و علم کتاب و ظاهر و باطن آن، صعب و مستصعب بودن قرآن و حدیث، تفسیر برائی و تفسیر طحیح، هماهنگی و معیت قرآن و عترت، موانع و حجابهایی که مانع از درک حقایق و تفسیر درست است، مقام و منزلت شیعیان آل الله که؛ توانسته‌اند از قرآن و تفسیر درست آن، نتیجه بگیرند، دنیا و شناخت آن، زهد و هدف و آثار آن و....

مرکز بخشنی: انتشارات کعبه - تهران، خیابان ناصر خسرو، کوچه حاج نایب.

بها: ۱۲۵ ریال



کتاب: تفسیر فاتحة الكتاب و پژوهشی بیرامون آن.

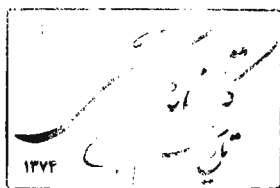
از امام حسن عسکری علیه السلام

تألیف و ترجمه: قدرت الله حسینی شاهرادی
چاپ و صحافی: شرکت افست (سهامی عام) تهران

سال: ۱۴۰۴ قمری هجری

۱۳۶۳ شمسی

حق چاپ، محفوظ است



تفسیر
فاتحہ الکتاب

از امام حسن عسکری
سلام علیہ

و پڑوشی پیسہ لرون

تألف و ترجمہ
قدرت ایسی شادی

این کتاب در دو جلد و به خط نستعلیق و به خط سبک در دسترس است. این کتاب در فهرست
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران
 بر اساس نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 به کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران گردیده است.

کتابها و وقفها دانشگاه به نام
 شهیدش الدین غروی

- | | |
|----|---|
| ۹ | ۱ - نسیمی از طرّه دوست! |
| ۱۵ | ۲ - تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» |
| ۱۶ | ۳ - داستان عبدالله بن يحيى |
| ۱۷ | ۴ - داستان دو فرمانروای مؤمن و کافر |
| ۱۹ | ۵ - نصیحت پربار امام سجّاد علیه السلام به زهرى |
| ۲۵ | ۶ - تفسیر «الحمد لله رب العالمين» |
| ۳۱ | ۷ - تفسیر «الرحمن» |
| ۳۴ | ۸ - تفسیر «الرحيم» |
| ۳۷ | ۹ - تفسیر «مالک يوم الدين» |
| ۳۹ | ۱۰ - تفسیر «إياک نعبد و إياک نستعين» |
| ۴۵ | ۱۱ - تفسیر «إهدنا الصراط المستقيم» |
| ۴۵ | ۱۲ - داستان کسی که: نان و انار، دزدید و اِنفاق کرد! |
| ۵۱ | ۱۳ - تفسیر «صراط الذين أنعمت عليهم» |
| ۵۱ | ۱۴ - تقیّه نیکو! |
| ۵۵ | ۱۵ - تفسیر «غير المغضوب عليهم ولا الضالين» |
| ۵۷ | ۱۶ - بحثی پیرامون تفسیر امام عسکری علیه السلام. |

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يحمل هذا العلم من كل خلف
عدوله، ينفون عنه تحريف
الغالين، وانتحال المبطلين،
وتأويل الجاهلين.^١

١ - تفسیر فاتحة الكتاب، از امام حسن عسکری علیه السلام، (صفحه ٤٨ همین کتاب).
این حدیث، بطرق مختلف در منابع و مأخذ فریقین، آورده شده است. در این باره به
«زمینه تفسیر قرآن» صفحه ٦ مراجعه شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

این دانش را دادگران هر نسلی
حامل اند، که؛ تحریفِ خودسران و
غالیان! و ادّعی دروغِ پوچگرایان! و
تأویل جاهلان را از آن، دور سازند!



نسیمی از طرّة دوست!

اگر با وجدان پاک و عقل سلیم، در قضایا داوری کنیم، و عوامل مخلّ برون و درون خویش را که همان غرضهای شخصی و هوای نفسانی است، کنار بزنیم و بداوری بنشینیم، مسلماً! در باطن و فطرت پاک خویش، حقّ و باطل را در حدّ معین مییابیم.

قَبَشْرُ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا
الْأَلْبَابِ^۱.

پس؛ به بندگانم مژده بده! آنها که بهر سخن، گوش فرامیدهند و بهترینش را (انتخاب و) تبعیت میکنند. آنها کسانی اند که؛ خدا، هدایتشان کرده؛ و آنها، همان اولوا الالباب اند.

فردی که؛ بدون دخالت هوای نفس و شخصیت رجال، بسخنی گوش فرا دهد و بهترینش را پیروی کند، این همان فردی است که؛ عوامل مزاحم درک و عقل و فطرت خویش را از بین برده و راه را برای اظهار وجود وجدان پاک و عقل سلیم، باز گذاشته است. و تنها این گروه، اولوا الالباب اند.^۲

روش علمای اسلام، همین بوده و حوزه‌های درس و بحث علمی — در گذشته و حال — چنین بوده است. اگر بنا بود که؛ فقهاء، در نقد و بررسی مسائل علمی و فقهی، شخصیت فقهاء گذشته را در نظر بگیرند و داوری کنند، در اجتهاد بروی آنان بسته میشد، و اثری از فضائل و حقایق و معنویات، باقی نمیماند!^۳

۱ — زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲ — در باره اولوا الالباب، به «زمینه تفسیر قرآن» صفحه ۱۶۲ مراجعه شود.

۳ — البته؛ دور از داوریهای علمی، احترام بشخصیت و مقام آنان، محفوظ است.

گرچه؛ هنگام داوری و نقد علمی — در واقع — خلاف ادب و احترامی، صورت نمیگیرد!

أمیر المؤمنین علیه السلام به حارث همدانی فرمود:
إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرَّجَالِ، بَلْ بِأَيَّةِ الْحَقِّ، فَاعْرِفِ
الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.

یا حارث! إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَالصَّادِعُ بِهِ مُجَاهِدٌ.^۱
براستی که؛ دین خدا، به شخصیتها شناخته
نمیشود، بلکه؛ (معرفت آن) با نشانه حق (و
حقیقت) است. بنابراین؛ حق را بشناس تا اهلش
را بشناسی.

ای حارث همدانی! براستیکه حق، بهترین حدیث
(و گفتگو) است! و روشنگر آن، مجاهد (راه
خدا) است.

واقعا چنین است! بین جمعیتی که؛ در اثر حجابهای گوناگون، راه درک حقایق و معنویات
برویشان بسته شده، چگونه میتوان صریح و آشکارا سخن از حق و باطل، بمیان نهاد! و
بروشنگری پرداخت؟ آری آسان نیست!

برای تشخیص حق و باطل و داوری صحیح، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:
أَنْظُرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ مُعْتَدَّةٍ لِانصافٍ، يَهْدِيكُمْ اللَّهُ^۲

در آن، با دلهای معتقد بانصاف بنگرید، خدا،
شمارا هدایت میکند.

و هرگونه برهان و استدلال و قضاوت، بر این پایه استوار است و باین اصل بسدیهی
برمیگردد.

بعد از آنکه با معیار و میزان حق، لهلش را شناختیم، میتوانیم باو در حدّ خودش اعتماد کنیم.
پس؛ طبق فرمایش امام صادق علیه السلام: «باین علمتان نگاه کنید که از چه کسی میگیرید»^۳
این مسیر، مسیر طبیعی و فطری دریافت حقایق و دین الهی است.

فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لِاتَّبْدِيلِ لِخَلْقِ اللَّهِ

۱ - آمالی طوسی، جلد ۲ صفحه ۲۳۹.

۲ - احتجاج، جلد ۱ صفحه ۱۸.

۳ - بصائر الدرجات، جزء اول، صفحه ۱۰ و کافی، جلد ۱ صفحه ۳۲

ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱.

فطرت و آفرینش خدا است! که مردم را بر (آساس) آن، آفرید. برای خلق خدا، (تغییر و) تبدیلی نیست. آن، دین قیّم است، ولی، بیشتر مردم نمیدانند.

این، همان اسلام و دین مشترک انبیاء است، که؛ مردم را بآن دعوت کرده اند. و تفصیلاً دارای درجات و مراتبی است. و مأمور بوده اند که؛ هر کدام بخشی از آنرا تبلیغ کنند.

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲.

و هر که؛ دینی غیر از اسلام، اختیار کند، از وی هرگز پذیرفته نشود! و او، در آخرت، از زیانکاران است!.

أما: افرادی که این مسیر را از آغاز، بر آساس فطرت پاک نیموده اند (یا بر پایه تعالیم اسلام، تربیت نشده اند) قبل از هر چیز، عوامل و انگیزه های مخلّ درون و بیرون وجود خویش را باید از بین ببرند! تا بتوانند، بی شائبه، داوری کنند و حق را دریابند. و گرنه؛ بین درک عقل سلیم و دریافت آنان، فرسنگها فاصله است! هر چه انسان بر پایه و آساس تربیت و تعلیم اسلام – که تربیت قرآن و آل الله است – تکامل و ترقی حاصل کند، جهل و نادانی را زدوده و بین او و حقایق عالم، فاصله، از بین می رود. به بیان دیگر: متشابهات او، کم میشود و محکاماتش افزون میگردد. طیّ این مسیر، مستقیماً ما را باستان پاک آل الله رهنمون است. آل محمّد سلام الله علیهم در مقامی اند که؛ حقایق عالم – تماماً – برای آنها، مکشوف و روشن بوده! ابدأً برای آنان، متشابهی در بین نیست. و حقیقت معارف و علم و دانش از این خاندان، بدیگران إفاضه میگردد. بنا بر این؛ هر که طالب معارف و علم و حقیقت و معنویت و برکات و خیر – حتی نازلترین درجه آن – باشد، یقیناً! باید از این آستان مقدّس، طلب کند! و در این آستان بدریوزگی پردازد. «گرگدا، کاهل بود! تقصیر صاحبخانه چیست؟»

از عنایات و برکات و إفاضات مولا و سرور آفریدگان، إمام حسن عسکری سلام الله علیه، تفسیر حاضر است، که؛ حقیر را – تفضلاً – در بیان آن، بزبان فارسی، إفتخار داده اند. لازم

۱ – روم، آیه ۳۰.

۲ – آل عمران، آیه ۸۵.

بیادآوری است که؛ در بخش آخر این کتاب، سند این تفسیر، بررسی شده، و در این مقدمه، نیازی بتکرار نیست. چیزی که باید گفت، اینست که؛ گرچه از بیانات معصومین در باره «فاتحه»، روایات پراکنده و گوناگون بدست ما رسیده است و همه نوراند! و از سرچشمه لایزال نور! اما؛ «تو خود، حیات دگر بودی ای نسیم وصال!». ولله الحمد.

قدرت الله حسینی شاهمرادی

*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين إياك نعبد

وإياك نستعين إهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب

عليهم ولا الضالين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الله!] همان کسی است که؛ تمام آفریدگان، بهنگام شدائد و نیازمندیها؛ و ناامیدی و انقطاع از جمیع [ماسوی الله]، و قطع رابطه از غیر خدا، [بسوی او] واله و شیدایند! (گوینده) اظهار میکند:

[بسم الله]، یعنی: بر تمام امورم، یاری از خدا میطلبم! خدائیکه؛ پرستش و بندگی، جز برای او، شایسته نیست! خدائیکه؛ دادرس است، آنگاه که؛ از او دادخواهی شود! پذیرا و جوابگو است، هر آنگاه که؛ خوانده شود!

(امام علیه السلام، فرمود:)

و این، همان است که؛ مردی، بامام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! مرا، بر خدا، دلالت کن! او چیست؟! تحقیقاً؛ جدل کنندگان و پیکار جویان! بر من، زیاد شده اند، و مرا گیج و حیران ساخته اند!

امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا! آیا هرگز، سوار کشتی شده ای؟! گفت: آری!

فرمود: آیا؛ (چنین شده که؛ آن) بشکند! و هیچ کشتی نباشد، که ترا نجات دهد؟! و هیچ شناوری نباشد، که ترا بی نیاز سازد؟! گفت: آری (پیش آمده است).

فرمود: آیا؛ در آن هنگام، به دلت افتاد که چیزی از چیزها، قادر است، ترا از ورطهٔ بلایت آزاد کند؟ گفت: آری!

امام صادق علیه السلام فرمود: پس؛ آن چیز (که بدلت افتاد)، همان، خدا است! که؛ بر آزاد کردن و نجات دادن، توانا است! — هنگامیکه؛ منجی (دیگری) نیست — و بدادرسی، توانا است! [هنگامیکه؛ فریادرس و دادرسی نیست].

و إمام صادق عليه السلام فرمود:

و چه بسا! برخی از شیعیان ما، در آغاز کار، [بسم الله الرحمن الرحيم] را (فراموش کند و) واگذارد! نتیجه؛ خدا بگرفتاری و بلا، دچارش کند برای اینکه؛ آگاه و بیدارش سازد! تا شکر و ثنای او بجای آورد. و در آن گرفتاری و بلا، لکّه ننگ و تقصیر و کوتاهی او را — بهنگام ترک [بسم الله] — از او، بزداید! (همچون؛ داستان زیر):
هر آینه؛ عبدالله بن یحیی، بحضور امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. و در مقابلش صندلی بود، امیرالمؤمنین علیه السلام باو دستور نشستن داد، و او هم، روی آن نشست. (ناگهان)؛ صندلی، کج شد! و با سرش (بزمین) فرود آمد! و (سرش شکست) و استخوان سرش اندکی نمایان شد! و خون، جاری گشت!؛ امیرالمؤمنین علیه السلام، دستور آب داد. آوردند و خون را از او شست. آنگاه فرمود: نزدیک من بیا. نزدش آمد. دست خویش بر آن (زخمی) که؛ استخوانش نمایان بود، گذاشت. از درد آن، بیتاب شد! و بر آن، دست مالید و آب دهان انداخت. بمجرد این کار، زخمش خوب شد! آنچنانکه گوئی — اصلاً! — جراحی باو نرسیده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای عبدالله! حمد و ستایش! برای خداوندی است که؛ پاک کردنِ گناه شیعیان ما را — در دنیا — به رنج و محنتشان قرار داده است! تا فرمانبری و طاعت آنانرا، برایشان، بی آرایش و سالم گرداند! و مستحقّ اجر و ثواب آن گردند.

عبدالله بن یحیی گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا براستی؛ ما بگناهانمان مجازات نمیشویم، جز در دنیا؟!!

فرمود: آری! (همینطور است). آیا؛ نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«دنیا، زندان مؤمن است! و بهشتِ کافرا!»

خدا، شیعیان ما را [بخاطر محنت و رنجی که در این دنیا متحمل اند، و بخاطر
آمزشی که؛ نصیب آنان فرموده است] حتماً: از گناهان، پاک و پاکیزه میگرداند! از این
جهت است که خدا میفرماید:

«آنچه از گرفتاری و پیشامدی بشما رسد، از آنچه‌ی است که؛ تاب و توان شما
بدست آورده، و (تعداد) بیشماری (از آنرا) می‌بخشد و میگذرد.»^۱

تا هنگامیکه؛ بآستان رستاخیز در آمدند، طاعات و عباداتشان بر آنها، سرشار
گردد! و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله، و دشمنان و بدخواهان ما را — بنا، بفرمائبری
و طاعتی که از آنان سر میزند، در دنیا، پاداش و جزا میدهد! اگر چه؛ طاعتشان بی‌وزن و
بی‌ارزش است! چون؛ خلوصی همراهش نیست. تا هنگامیکه؛ بآستان رستاخیز در آمدند،
گناه و کینه خود [که از محمد و آل محمد و یاران خوب او، در دل داشتند] بر آنان بار
گردد! و بخاطر آن، در آتش افکنده شوند!

و هر آینه؛ شنیدم: محمد صلی الله علیه و آله میفرماید:

«در زمان گذشته — قبل از شما — دو نفر بودند، یکی از آنها، مطیع و مؤمن خدا
بود! و دیگری کافر! — که آشکارا بدشمنی دوستان او، و موالاته (بدخواهان و)
دشمنانش، میرداخت! — و برای هر کدام، فرمانروائی عظیمی در گوشه‌ای از زمین بود.
آن کافر (دشمن خدا) بیمار شد. و در غیر وقتش هوس ماهی کرد، چونکه؛ آن
نوع ماهی، در آنهنگام، چنان بگردابها جا گرفته بود! که؛ بدست آوردنش امکان نداشت.
بنابراین، پزشکان، او را از زندگی و جانش، ناامید کردند! و گفتند:

جانشین و قائم مقامت را معین کن، که تو از اهل گورستان، پاینده‌تر نیستی!
همانا! شفایت در این ماهی است، که؛ بآن میل و اشتها، داری، و بر آن (نیز) راهی نیست!
در این هنگام؛ خدا، فرشته‌ای برانگیخت! و باو فرمان داد که آن ماهی را از
جایش برانگیزد! و بطرفی سوق دهد که؛ بدست آوردنش آسان شود. نتیجه؛ ماهی برایش

۱ — «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنذِرْكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.» سوری، آیه ۳۰

گرفته شد. و آنرا خورد و از ناخوشی، بهبودی یافت. و در فرمانروائیش سالهای سال
— بعد از آن — بجای ماند.

سپس؛ (تقدیرِ اَلهی!) چنین واقع شد که؛ آن (پادشاهِ مؤمن، مریض شد! همانند
مرضی آن کافر [زمانیکه؛ عیناً! جنس آن ماهی از کنار و سواحل (دریا) که بدست
آوردنش آسان بود، جدا نمیشد] نتیجه؛ (پادشاه)، هوس آن ماهی کرد و پزشکان برایش
توصیف کردند و گفتند:

آسوده خاطر باش! اکنون وقت آنست که برایت بگیرند، و از آن بخوری و شفا
یابی!

در این هنگام؛ خدا، آن فرشته را برانگیخت! و باو فرمان داد که؛ جنس آن ماهی
را از سواحل و کرانه‌ها بگردابها براند! تا دسترسی بآنها ممکن نشود. در نتیجه؛ (آن
ماهی)، بدست نیامد. تا آن مؤمن، بخاطر هوس [و دوری از درمانش] از دنیا رفت. و از
این جریان، فرشتگان آسمان و اهل آسمان — در زمین — بشگفتی فرورفتند! تا آنجا
که؛ نزدیک بود در فتنه قرار بگیرند! چون؛ خدایتعالی! (از روی فضل و حکمتش) بر آن
کافر، آنچه را که بر او راهی نبود، آسان گردانید. و بر آن مؤمن، آنچه را که بسادگی، بر
آن راهی بود، غیر ممکن گردانید!

آنگاه؛ خدا، بفرشتگان آسمان و پیامبر آنزمان — در زمین — بوحی (خویش)
فرمود:

البته من! (بدون هیچ شک و شبهه‌ای!) منم خدایِ کریمِ تفضّل کننده‌ تو انا! آنچه
عطا کنم، زیانم نرساند! و آنچه باز دارم، از من نکاهد! و مقدار [ذره‌ای] بکسی ستم نکنم!
اما کافر: از اینکه، برای او، بدست آوردن ماهی را — در غیر زمانش — آسان
نمودم، جهتش تنها این بود که؛ جزای حسنه‌ای باشد که وی عمل کرده بود. [چون؛ بر
من حقّ است! که از هیچ کس، حسنه‌ای از بین نبرم] تا برستاخیز در آید. و هیچ حسنه‌ای
در نامه‌ عملش نباشد! و بکفر خویش، داخل آتش گردد. و بنده مطیع (خودم) را از عین
آن ماهی، باز داشتیم! بسبب خطائی که از او سر زده بود! و با منع وردّ آن میل و هوس! و

از بین بردن آن دارو، پاک شدنش را از آن، إرادۀ نمودم. و خواستم که؛ به (آستان) من بیاید و (جُرم و) گناهی در او نباشد! و (پاک و پاکیزه) داخل بهشت گردد!»

در این هنگام؛ عبدالله بن یحیی گفت:

یا أمیر المؤمنین! حقیقۀ، بال و پرم دادی! و مرا تعلیم فرمودی! پس اگر؛ صلاح بدانی، گناهم را در اینجا — که بآن امتحان شدم — معرفی کن، تا همچنان؛ تکرارش نکنم.

فرمود: لحظه‌ای که نشست، [بسم الله الرحمن الرحيم] نگفتی! نتیجه این شد که؛ بخاطر سهو و نسیان از آنچه؛ بآن دعوت گشتی و خوانده شدی، خدا، باین مصیبت و گرفتاریت، تمحیص و پاکی از گناه قرار داد. آیا ندانستی که؛ رسولخدا صلی الله علیه و آله از جانب خدای عزّ و جلّ! فرمود:

«هر إقدام قابل توجه! که در آن، یادی از [بسم الله] نشود، ناقص و بریده است!»؟

گفتم: آری، پدر و مادرم فدای شما! بعد از این، ترکش نمیکنم.

فرمود: در اینصورت: از آن، بهره‌مند و سعادت‌مندی!

سپس عبدالله بن یحیی گفت:

یا أمیر المؤمنین! و تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟

فرمود: البتّه؛ بنده هرگاه؛ إرادۀ خواندن یا بجا آوردن عملی داشت، میگوید؛ [بسم

الله] باین معنا که؛ [باین اسم، این کار را بجا میآورم]. پس؛ هر عملی که بجا میآورد، در

آن به [بسم الله الرحمن الرحيم] آغاز کند. یقیناً! برایش در آن، میمنت و مبارکی است!

إمام باقر علیه السلام فرمود:

محمد بن علی بن مسلم بن شهاب [زُهری]، بر علی بن الحسین — زین العابدین

علیهما السلام — وارد شد، در حالیکه او، غمگین و محزون بود. زین العابدین علیه

السلام باو فرمود: ترا چه شده که، اندوهناک و غمگینی!؟

گفت: یابن رسول الله! بنا بر امتحانی که نمودم. او جانب حسودان، و کسانی که در

من طمع دارند! و از کسیکه امید و آرزو باو دارم! و از کسیکه باو حقیقۀ؛ إحسان کردم،

پیایی، غم و اندوه، بر من میرسد. نتیجهٔ ظنّ و گمانم مختلف است!.

إمام سجّاد علیه السّلام باو فرمود:

زبانَت به کام خویش، درکش! تا مالک برادران و دوستانَت گردی.

زُهری گفت: یابن رسول الله! آنچه از سخنم متبادر در (ذهن) است! بآنان نیکی و

إحسان، بجا میآورم.

إمام سجّاد علیه السّلام باو فرمود: هیهات! هیهات! بر حذر باش! که بآن، در

خویشتن بشگفت آئی! و بر حذر باش! بسخنی لب باز نکنی، که إنکارش بدلها سبقت

دارد! اگر چه؛ پوزش و إعتذار آن، بنزد خودت مهیا است. پس؛ چنین نیست که؛ بگوش

(و دل) هر کس که؛ بیمیلی و إنکار، داخل کنی، از حیث پوزش و إعتذار همچنان) در

وسعت باشی!.

آنگاه فرمود: ای زهری! کسیکه؛ عقلش از کاملترین چیزی که در او است نباشد!

نابودی وی، از سادهترین چیز باشد، که در او است.

سپس فرمود: ای زهری! و چه مانعی دارد که: مسلمانها را بمنزلهٔ خاندان خویش

قرار دهی؟ [بزرگشانرا بجای پدرت! و کوچکتشانرا بجای فرزندان! و همسال خویش

را — از آنان — بجای برادرت!] در اینصورت؛ بکدامیک از اینها، میل ظلم و ستم

داری؟! و بکدامیک از اینها، به بدخواهی، متمایلی؟! و خواهان پرده دری کدامیک از

اینهائی؟! و اگر؛ إبلیس — که از رحمت خدا، بدور باد! — إظهار کند که؛ تو از یکی از

قبله گرایان، برتری!، نگاه کن ببین! اگر که از تو بزرگتر است، بگو: تحقیقاً؛ بایمان و

عمل صالح، از من سبقت گرفته، پس؛ او بهتر از من است. و اگر از تو کوچکتر بود،

بگو: بگناهان و معاصی، از او، پیش افتاده‌ام! پس؛ او بهتر از من است. اگر؛ همسن و

سال تو بود، بگو: من، از گناه خویش بریقینم و از کار او، در شک!؛ چرا یقینم را بشکم

رها کنم!؟. و اگر دیدی که؛ مسلمانها تعظیم و تکریمت میکنند! و ترا بزرگی یاد میبرند،

بگو: این، (از جانب خدا)، فضلی است که بآن پرداختند! و اگر؛ از آنها کناره‌گیری و

جفا دیدی، بگو: این، بخاطر گناهی است، که پدید آوردم. و براستی؛ اگر چنین کاری از

تو بروز نمود و آنرا عمل کردی، خدا، زندگانی را بر تو آسان گرداند! و دوستانت، زیاد شوند و دشمنانت کم! و از نیکی آنان شادمان گردی! و به تبری و جفای آنان تأسف نخوری!

و بدان! که؛ محترمتترین و گرامی‌ترین مردم بر مردم، کسی است که؛ خیر و برکتش بر آنان جاری و لبریز باشد! و از آنان بی‌نیاز! (و همچنان) در پرهیز! و گرامی‌ترین مردم، بر آنها — بعد از او — کسی است که از آنان برکنار باشد و (همچنان) در پرهیز! اگر چه محتاج و نیازمند آنها است. و تنها؛ اهل دنیا، باموال دنیا، عشق (و محبت) دارند! پس هر که؛ در آنچه باو، عشق (و محبت) دارند، مزاحم آنان نشود، پیش آنها گرامی و محترم است! و کسیکه؛ [در آن] مزاحمشان نگشت! و از آن — تماماً یا قسمتی — برایشان فرصت و امکاناتی فراهم نمود، پیش آنها، عزیزتر و محترمت‌تر است!.

امام باقر علیه السلام فرمود: آنگاه؛ مردی، بلند شد و گفت: یا بن رسول الله! از معنی [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] مرا آگاه کن!

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پدرم از برادرش، از امیرالمؤمنین علیه السلام، روایت کرد که؛ مردی، بلند شد و اظهار نمود: یا امیرالمؤمنین! از [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] مرا آگاه کن! معنایش چیست؟

فرمود:

براستی! وقتیکه؛ [الله] بزبان آوردی، بزرگترین نام — از نامهای خدا — را گفته‌ای! و آن، اسمی است که؛ غیر خدا، شایسته نیست بآن نامیده شود. و هیچ آفریده‌ای، بآن نام، خوانده نشده است!.

بدنبالش، مرد سؤال کننده گفت: پس؛ تفسیر [الله] چیست؟

فرمود:

همان کسی است که؛ همه آفریدگان، بهنگام شدائد! و نیازمندیها! و ناامیدی! و انقطاع از جمیع [ما سوی الله] و قطع رابطه از غیر خدا! بسوی او، واله و شیدايند! و

این، بدان جهت است که؛ هر ریاست طلب و بزرگمنشی! — در این دنیا — اگر چه بی‌نیازی و طغیان وی، عظیم و چشمگیر است! (ولی؛) هنگامیکه؛ حوائج زیر دستانش باو زیاد شود! (سرانجام)، نیاز و حاجاتی بآنها روی آور میشود که؛ این (ریاست طلب و) عظمت خواه، بانجامش قادر نیست! و خود این، نیز، با حاجات و نیازی روبرو میشود که در انجامش ناتوان است! نتیجه؛ بهنگام ناچاری و فقر و فاقه‌اش! بسوی خدا، إنقطاع و بریدگی پیدا میکند. تا هم و غم او که زائل شد، (دوباره) بشرک خود، باز میگردد!.

آیا؛ بخدای عزّ و جلّ! گوش نمیدهی؟ میفرماید:

«بگو: رأیتان چیست؟ مرا با خبر کنید! که هرگاه؛ شما را عذاب خدا فرا گیرد! و یا شما را ساعت قیامت، فرارسد! — اگر راستگو اید! — آیا غیر خدا را میخوانید؟. بلکه [فقط] او را میخوانید! پس؛ آنچه خواهش و دعا باو دارید — اگر بخواهد — (بر آورده میکند! و شرنگ تلخی را) برطرف میسازد. و آنچه شرک آورید، فراموش میکنید!..»^۱ خدایتعالی! به بندگانش فرمود:

ای نیازمندانِ رحمت! براستی؛ ذلّت بندگی را [در همه حال] و نیاز را [در همه اوقات]، گردنگیرتان ساختم! پس؛ در (هر چیز و) هر کاری که شروع میکنید و تمام آن، و بلوغ نهائیش امیدوارید، بسوی من، کُرنش کنید! و یقین بدانید؛ هرگاه إرادة کنم که بخشش و عطا بشما روا دارم، احدی، بمنع شما قادر نیست! و هرگاه إرادة کنم که (نعمتی) از شما باز دارم، کسی، بعطای شما قادر نیست! بدینجهت؛ من، ذیحق‌ترین فردی‌ام که؛ بآستانش گدائی شود! و لایق‌ترین کسی که؛ (بایستی آفریدگان) بسویش تضرّع و زاری کنند! پس؛ در آغاز هر مطلب کوچک و بزرگی، بگوئید: [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] که در واقع، چنین گفته‌اید:

بر این کار، إستعانت و یاری از خدا میطلبم. خدائیکه؛ پرستش و بندگی غیر او، جایز نیست! خدائیکه؛ دادرس است! هر آنگاه که از او دادخواهی شود! پذیرا و جوابگو است، هرگاه خوانده شود!.

۱ — قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابَ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةَ أَعْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» انعام، آیات ۴۰ و ۴۱.

[رحمن] است! چون؛ با توسعه رزق و روزی، بر ما، رحمت آورد!.

[رحیم] است بر ما — در ادیان ما و دنیا و آخرت ما —
 خدا، دین را بر ما تخفیف داد! و آنرا سبک و آسان گردانید! و او بر ما — با
 جدائی و تمیز ما از دشمنانش — رحمت آورد!

سپس آنجناب، اظهار نمود که؛ رسولخدا صلی الله علیه و آله، فرمود:
 هر که را امری که؛ بدان پرداخته، غمگین و محزون کند، آنگاه [بسم الله الرحمن
 الرحیم] بگوید — در حالیکه از او، خالصانه [برای خدا] سر بزنند! و با جان و دل، با او،
 روی آورد! — در آن، یکی از دو فایده است:

یا رسیدن به نیاز دنیائی او است!
 و یا چیزی است که؛ بنزد خدا، برایش مهیا است!
 و آنچه نزد خدا است، برای مؤمنین، بهتر و پابنده تر است!
 و حسن بن علی علیهما السلام افزود که؛ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود:
 و همانا؛ [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]، آیه‌ای از فاتحة الكتاب است. و این سوره،
 شامل هفت آیه است، که تمام شدنش به [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] است.
 و اضافه نمود که؛ شنیدم رسولخدا صلی الله علیه و آله میفرماید که: خدای
 عزوجل! بمن فرمود:

ای محمد! «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»
 و به [فاتحة الكتاب]، منت خاص جداگانه‌ای بر من نهاد! و آنرا مقابل قرآن — که
 از جلال و عظمت، دریای موج است! — قرارداد. و یقیناً؛ فاتحة الكتاب، بزرگترین و
 شریفترین چیزی است که در گنجهای عرش (الهی!) است. و براستی؛ خدا، محمد را
 بآن، ویژگی بخشید! و شرافت و بزرگی داد! و در آن، هیچیک از پیامبرانش را با او،
 شریک نگردانید — جز سلیمان — که [بسم الله الرحمن الرحیم] را با او عطا فرمود. آیا

نمی‌بینی که از زبان بلقیس می‌آورد؟ آنگاه که گفت:

«إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱

زنهار! (ای شنوندگان!) کسیکه آنرا بخواند، و بدوستی و موالات محمد و آتش
— که پاکان روزگار اند! — معتقد باشد، و بدستورشان مطیع و منقاد! و بظاهر و باطنشان
مؤمن شود، خدای عزوجل! بهر حرفی از آن، باو، حسنه‌ای مرحمت کند! که هر حسنه،
بالاتر و برتر است از دنیا و آنچه در او است — از مال و منال و انواع خیرات —. و هر
که؛ بخواننده‌ای [که آنرا میخواند] گوش فرادهد، برایش باندازهٔ ثلث پاداشی است که
برای خواننده، مهیا است! بنا بر این؛ بایستی هر یک از شما، در افزایش این خیر و
عنایت — که (رایگان) بشما روی آور است — بکوشد. پس؛ برای شما، غنیمتی است
(هشدار! که) وقش منقضی نشود! که در آنصورت، غم و اندوه و ندامت، در دلهای شما
باقی بماند!.

*

درباره «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

امام علیه السلام، فرمود:

مردی، حضور امام رضا علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله! از [الحمد لله رب

العالمین] مرا آگاه کن، تفسیرش چیست؟!

فرمود: پدرم از جدّم، از باقر، از پدرش — زین العابدین — علیهم السلام برایم

روایت کرد که: مردی حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! مرا از [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] آگاه کن، تفسیرش چیست؟!

فرمود:

الحمد لله، آنست که؛ خداوند، برخی از نَعَمی را که بندگان ارزانی داشته!

سربسته — بآنها معرفی کرده است! چون؛ تفصیلاً! شناسائی همه آنان قادر نیستند. زیرا؛

نَعَم و عطای او، بیش از آنست که بشماره درآید و شناخته شود. از اینرو؛ بآنان فرمود:

[بگوئید: حمد و ثناء، ویژه خدا است! بر آنچه‌ی که بدانوسيله — بر ما — انعام

فرمود!]

ربّ العالمین، یعنی: مالک و صاحب اختیار جهانها است! [و جهانها؛ گروه

اجتماعات از همه مخلوق — از جماد و حیوان — است]

اما حیوانات: خداوندگار، آنها را در [ید] توان و قدرتش زیر و زبر میکند! و از

روزش بآنها میخوراند! و در کنف حمایتش نگهدار! و بر آنها محیط است! و بر اساس

مصلحتش همه را تدبیر میکند!

و اما جمادات: هم او است که؛ با (دست) قدرتش آنها را نگه میدارد! و آنچه را که

بهم پیوند و پیوستگی دارد، از سقوطشان جلوگیری است. و آنچه که؛ در حال انهدام و

سقوط است، مانع از اتصال و پیوند آنست! آسمانرا حافظ و نگهدار است، که بر زمین،

واقع نشود! — مگر باذن و اجازه او — و زمین را حافظ و نگهدار است، که فرو نرود! [جز بفرمان و امر او]. بر راستی که؛ او، به بندگانش، حقیقهٔ رأفت و رحمت دارد! فرمود:

و [ربّ العالمین]، مالک و خالق و روزی رسان آنها است — از آنجا که میدانند! و از آنجا که نمیدانند! —

پس؛ روزی، معلوم و تقسیم شده است. فرزند آدم، بهر روش و آئین که میخواهد در دنیا رفتار نماید — در هر حال و موقعیتی که هست — روزی، باو میرسد! تقوی تقوی دار، زیادش نمیکند! و تبهکاری (فاسق و) فاجر، بکاهش و نقصانش نمی آید. بین بنی آدم و روزیش، پرده ای است! که؛ روزی، طالب و جویای او است! تا آنجا که اگر؛ احدی از شما، در طلب روزیش درنگی نماید، روزیش در جستجوی او است! همچنانکه؛ مرگ و میر، بجستجوی وی است!.

أمیر المؤمنین، افزود که: آنگاه خدایتعالی! بآنان فرمود:

بگوئید؛ حمد و ثناء، برای خدا است! بر آنچیزی که بدانوسیله، بر ما انعام فرمود. و بدانوسیله؛ ما را از خیر و عنایتی، قبل از تکوّن ما — که در کتب و نوشته های اول است — یادآوری فرمود.

در این، فرض و ایجابی است بر [محمد و آل محمد]، بنا بر آنچه که پروردگار، آنوجود محترم و دودمانش را (نسبت بدیگران)، فضیلت و برتری داد! و بر شیعیانشان، فرض و واجب است که؛ بآنچه آنانرا فضیلت و برتری داد، سپاسگزار او باشند! و آن، بدینجهت است که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانیکه؛ خدا، موسی بن عمران (پیامبرش) را برانگیخت! و رازدار، اینتخابش نمود! و دریا را شکافت و بنی اسرائیل را با آن نجات داد! و باو، تورات و ألواح، عطا کرد! (او) منزلت و مقام خود را نزد پروردگار عزوجل! خویش دید، اظهار نمود: پروردگارا! تحقیقاً؛ مرا بکرامتی مشرف گردانیدی که — پیش از من — هیچ کس را بآنمقام، نرساندی!.

خدای عزوجل! فرمود: ای موسی! آیا؛ ندانستی که؛ [محمد]، نزد من، از تمام فرشتگانم و همه آفریدگانم بالاتر و برتر است؟!
موسی گفت: پروردگارا! پس اگر؛ [محمد]، پیش تو، بالاتر و برتر از همه آفریدگان تو است، آیا؛ در [آل] پیامبران، نزد تو، شریفتر و گرامی‌تر از آل من، وجود دارد؟

خدایتعالی! فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که برتری و فضل [آل محمد] بر همه آل پیامبران، مانند فضل محمد است بر جمیع فرستادگان؟!

(موسی) گفت: پروردگارا! پس؛ اگر فضل [آل محمد]، پیش تو اینچنین است، آیا در اصحاب انبیاء — نزد تو — شریفتر و گرامی‌تر از صحابه من وجود دارد؟
خدا فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ فضل و برتری اصحاب [محمد] بر تمام اصحاب فرستادگان، مانند فضل و برتری [آل محمد] است بر همه آل پیامبران! و مانند فضل و برتری [محمد] است بر جمیع فرستادگان!؟

موسی گفت: پروردگارا! پس اگر؛ محمد و آل او و اصحابش، چنان است که توصیف فرمودی! پس آیا؛ در امت پیامبران — پیش تو — برتر و بالاتر از امت من وجود دارد؟ (و حال آنکه؛) ابر آسمانرا بر آن داشتی که بر امت من، سایه افکند! و [من و سلوی] بر آنان نازل فرمودی! و برایشان دریا را شکافتی!؟

خدایتعالی! فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ فضل و برتری امت (محمد) بر تمام امتها، مانند فضل و برتری من است بر همه آفریدگانم!
موسی گفت: پروردگارا! ای کاش! آنها را میدیدم!

در این هنگام، خدای عزوجل! باو وحی (و الهام) کرد: ای موسی! یقیناً؛ تو، آنها را هرگز نخواهی دید! الآن وقت ظهورشان نیست. اما؛ [در بهشت] در آینده، آنها را می‌بینی! — در بهشت عدن و فردوس برین! — به پیشگاه محمداند! در نعیم آن، بگردش و تفریح گوناگون میردازند! و در خیر و برکاتش مباحث و افتخار میکنند! آیا؛ دوست داری که؛ سخن و کلام آنها را بگوشت برسانم!؟

گفت: آری! پروردگارا!

فرمود: روبرویم بایست! و آستین خویش بالا زن! مانند ایستادن بندهٔ دلیلِ خوار!
مقابل سیدِ جلیلِ صاحبِ اختیار!

موسی، چنین کرد.

آنگاه؛ پروردگار عزوجلّ ما! ندا در داد: ای اُمّتِ محمّد!

ناگاه، تمامشان باو جواب دادند:

«لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لا شريكَ لَكَ لَبَّيْكَ! إِنَّ الْحَمْدَ وَ التَّعْمَةَ وَ الْمَلِكَ لَكَ
لا شريكَ لَكَ لَبَّيْكَ!»

و آنها در صلب پدران و رحم مادرانشان بودند.

إمام فرمود: پس؛ خدایتعالی! اجابت آنانرا [شعار حج] قرار داد.

آنگاه؛ پروردگار عزوجلّ ما! ندا کرد:

ای اُمّتِ محمّد! یقین بدانید، قضا (وقَدَر) من بر شما، چنین است که: رحمتم بر
غضبم پیش افتاده است! و گذشتم بر عقابم! پس؛ حقیقهٔ! قبل از اینکه مرا بخوانید،
دعای شما را پذیرفتم! و قبل از اینکه از من بخواهید، بشما عطا کردم! از شما، کسیکه با
شهادتِ [لا إلهَ إلاَّ اللهُ وحده لا شريكَ له و أنَّ محمّداً عبده و رسوله] بدیدار من آید، و
حال آنکه؛ در اقوال و گفتارش صادق، و در افعال و کردارش، مُحق باشد! و گواهی دهد
که؛ علی بن ابیطالب، برادر و وصی بعد از وی است و ولیّ او است، — بطاعت و
پیرویش ملتزم باشد، همچون پیروی و طاعت محمّد! — و گواهی دهد که؛ اولیائش [که
برگزیدگان و اخیار و پاکان روزگارند!] بعجایب آیات حق، ملبّس اند! و دلائل حجج
إلهی اند! و بعد از خدا و پیامبرش، اولیاء پروردگاراند، او را وارد بهشتم میسازم. اگر
چه؛ گناهانش مثل کف دریا باشد!

فرمود: زمانیکه؛ پیامبر ما — محمّد صلی الله علیه و آله — برانگیخته شد،

خدایتعالی! گفت:

[ای محمّد! و آنگاه که اُمّت را ندا باین کرامت دادیم، بجانب طور نبودی!

ولیکن؛ رحمتی از پروردگار تو است!]

سپس؛ خدای عزوجل! بمحمد صلی الله علیه وآله فرمود:

بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بر آنچه که مرا از این فضیلت، بآن، ویژگی بخشید!

و بآتش فرمود:

و شما بگوئید: الحمد لله رب العالمين، بر آنچه که ما را از این فضیلت، بآن ویژگی

بخشید!

*

درباره «الرَّحْمَن الرَّحِيم»

إمام علیه السّلام فرمود:

[رحمن]، همان کسی است که؛ بروزی بندگانش شدیداً متمایل است؛ و موادّ
روزی خود را از آنان نَبَرَد، اگرچه فرمائش نَبَرَدند!

بأفراد با ایمان، در کاهش بندگی و طاعتشان [رحیم] است. و بأفراد کافر کیش و
ناسپاس! — که خواستار کمک و همراهی اند، با رفق و مدارا! بآنان — [رحیم] است.
أمیر المؤمنین فرمود:

[رحمن]، همان کسی است که؛ بروزی بندگانش شدیداً متمایل است!
فرمود: و از رحمتِ او است! که چون؛ نیروی بلند شدن و غذا خوردن از کودک،
گرفته است! بجای آن، تاب و توان بمادرش داد! و او را بکودک (خویش) دلسوز و
مهربان آفرید! تا بتربیت و پرستاریش قیام کند. و چنانچه؛ (دستِ روزگار)، مادری از
مادران را سنگدل و بی عاطفه پرورید! تربیت و پرستاریِ طفلِ (عاجز) را بدیگر مؤمنین،
واجب گردانید.

و از آنجا که؛ نیروی تربیت و قیام بمصالح فرزند، از (شالوده وجود) برخی از
حیوانات، گرفته شده، آن تاب و توان را در اولاد و فرزندشان جایگزین نمود! که در
زادروزش پیاخیزد! و بدنبالِ روزیِ مقدّرش براه افتد!

إمام علیه السّلام فرمود: و تفسیر [الرَّحْمَن]، اینست:

[الرَّحْمَن] که قول خدا است، مشتقّ از رَحِم است^۱. شنیدم رسول خدا صلی الله

علیه وآله میفرماید: خدای عزّ و جلّ! فرمود:

من، [رحمن] ام، و آن، [رَحِم] است. برایش اسمی از اسم مشتق نمودم، کسیکه

با آن، رابطه برقرار کرد، (من) با او، رابطه برقرار کردم! و کسیکه از او جدا شد، از او

جدا شدم!

۱ — یا مشتقّ از رحمة است.

آنگاه؛ علی علیه السلام فرمود: آیا میدانی این [رَحِم] چیست؟ — که هر که با آن، رابطه برقرار نمود، (خدایِ) رحمن، با او، رابطه برقرار نمود! و هر که از آن، برید! (خدایِ) رحمن، از او برید!؟ —

گفته شد: یا امیرالمؤمنین! هر قومی را باین وادار نمود که؛ خویشان و اقوامشانرا إکرام و إحترام کنند! و صلّة رَحِم بجای آورند!
بآنها فرمود: آیا؛ بر این و امیدارد که؛ با أرحامِ کافرشان صلّة رحم کنند!؟ و کسی را بعظمت شناسند که خدا، کوچکش شمرده!؟ و حال آنکه؛ إحتقار و کوچک شمردنِ کفّار را بر او واجب کرده است!؟.

گفتند: نه، ولی؛ آنها را به صلّة أرحام مؤمنشان وادار نموده است.
افزود، که؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا؛ برای إتصالشان بپدر و مادر خویش، حقوق أرحام و خویشانشان را واجب ساخت؟
(مخاطب، إظهار نمود:) گفتم: آری، ای برادر رسولخدا.
فرمود: در اینصورت، آنها — فقط — حقوق پدران و مادران را درباره آنان، برآورده میسازند!.

گفتم: آری! ای برادر رسولخدا.
فرمود: پدر و مادرشان — فقط — آنها را در دنیا، غذا میدهند و از ناملایمات و مصائبش نگه میدارند! و آن، نعمتی است نابودشونده! و ناملایمی است که از بین می‌رود! در صورتیکه؛ رسول پروردگارشان، بنعمت دائمی — که از بین نرود — سوقشان داد! و از ناملایمی نگهدارشان بود که فناپذیر و ابدی است!.

بنابراین؛ کدامیک از این دو نعمت، عظیم‌تر است؟
گفتم: نعمت رسولخدا صلی الله علیه وآله، أَجَلّ و أعظم و بزرگتر است!
فرمود: پس چگونه جایز باشد که؛ بر آدای حق کسی وادار نماید که؛ خدا، حقش را کوچک شمرده! و بر آدای حق کسی وادار نکند که؛ خدا، حقش را بزرگی یاد کرده است!؟

گفتم: آن، جایز نیست.

فرمود: پس؛ در اینصورت، حق رسولخدا صلی الله علیه وآله، عظیمتر از حق پدر و مادر است! و حق رَحِمِ پیامبر — نیز — بالاتر و عظیمتر از حق رَحِمِ والدین است. بنابراین؛ رَحِمِ رسولخدا صلی الله علیه وآله، بصله و اتصال، سزاوارتر است و جرم و گناه (قطعش، عظیم تر!).

پس؛ وای! و صد وای!! بر کسیکه؛ در رسولخدا [قطع رَحِمِ] کند! و وای! و صد وای! بر کسیکه؛ حرمتش را تعظیم و تکریم نکند! آیا ندانستی؛ حرمت رَحِمِ رسولخدا (ص)، حرمت رسولخدا (ص) است! و حرمت رسولخدا (ص)، حرمت خدا است!؟ و البتّه! حقّ خدا، از هر منعم غیر او، عظیم تر است! و یقین بدان! هر منعم — جز او — تنها از این حیث، إنعام کرده که؛ پروردگارش برای آن، مقدر او ساخته! و او را بدان توفیق داده است!

آیا ندانستی؛ خدا بموسی بن عمران، چه گفت؟

گفتم: پدر و مادرم فدای شما! باو چه فرمود؟

إظهار داشت که؛ خدایتعالی! فرمود: ای موسی! آیا بگفته این مطلب، پی میبری؟ که

رحمت من، ترا تا چه حدی فرا گرفته؟

موسی گفت: تو، از پدر و مادرم بمن مهربانتری!

خدا فرمود: ای موسی! و حقیقت، جز این نیست که؛ بخاطر فضل رحمت من،

مادرت بتو رَحِمِ آورد! بنابراین؛ منم که او را برفق و مدارایش — بر تو — واداشتم! و

قلب او را پاک و پاکیزه نمودم! تا خواب شیرین خویش را برای تربیت و پرورشش رها

کند! و اگر؛ با او چنین کاری نمیکردم، با دیگر زنان، یکسان بود.

ای موسی! آیا بگفته این مطلب، پی میبری که؛ بنده ای از بندگان مؤمنم برایش خطا

و گناهانی است، که بآخرین کرانه های آسمان رسد! آنها را برایش میآمزم و باکی ندارم!

(موسی) گفت: پروردگارا! چگونه باکی نداری!؟

فرمود: برای خصلت شریفی که در بنده من است، و من آنرا دوست دارم. و او

آنست که؛ برادران فقیرِ مؤمنش را دوست دارد! و بآنان سر میزند! و خودش را با آنها، یکی میداند! و بر آنان تکبر نمیکند. هرگاه؛ چنین فعلی از او سرزد، گناهان او را برایش می‌آمزم و باکی ندارم!

ای موسی! یقین بدان! که فخر (و عظمت)، ردای من است! و کبریا و بزرگی، روپوش من! پس؛ هر که؛ در چیزی که باین دو مربوط است، با من، نزاع (و جدال) کند، بآتش خود، عذابش کنم!

ای موسی! یقین بدان، از بزرگداشتِ جلالِ من اینست: بندهٔ من — که از حُطام دنیا، بهره‌ورش ساخته‌ام — به بنده‌ای از بندگانِ مؤمنم [که در دنیا، دست او را کوتاه کرده‌ام،] اِکرام و اِحترام کند. پس اگر؛ بزرگی و نخوت، بر او اِبراز نمود، تحقیقاً؛ بزرگی و عظمتِ جلالِ مرا، سبک شمرده! و توهین کرده است! سپس؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

البَّته؛ رَحِمی که؛ بنا بفرمایش خود — انا الرَّحمن — از رحمت خود، مشتق نموده، همان [رَحِمِ مُحَمَّد (ص)] است. و یقین بدان! از اِجلال و تعظیمِ خدا، اِجلال و تعظیمِ مُحَمَّد (ص) است. و البَّته؛ از اِجلال و تعظیمِ مُحَمَّد (ص)، اِجلال و تعظیمِ رَحِمِ مُحَمَّد (ص) است. و براستی! هر مرد و زنِ مؤمن، از شیعیان ما — هم او — از رَحِمِ مُحَمَّد (ص) است. و یقین بدان! که اِجلال و تعظیمِ آنها، از اِجلال و تعظیمِ مُحَمَّد (ص) است. پس؛ وای! بر کسیکه؛ اندکی از حرمتِ مُحَمَّد (ص) را سبک شمارد! و خوشا بر احوالِ کسیکه؛ حرمتش را تعظیم کند! و بزرگش بداند! و رَحِمش را اِکرام و اِحترام کند! و صلَّة رَحِمِ بجای آورَد! دربارۀ «الرَّحِیم».

إمام علیه‌السلام فرمود:

و أمّا؛ [الرَّحِیم]، معنایش اینست که: او به بندگانِ مؤمنش رحیم است. و از رحمت او است که صد رحمت آفرید! از آن، رحمتِ واحدی در خلاق و همهٔ آفریدگان، قرار داد. و بآن، مردم بیکدیگر، رحیم و دلسوزند! و مادر، بفرزندش مهربان! و (از

اینرو) مادران (در عالم) حیوانات، بر اولادشان گرایش و عطوفت دارند! پس؛ آنگاه که روز رستاخیز، فرارسد [رحمتِ واحد] را به نودونه بخش دیگر، بیفزاید! و با آن، بامت (جلیل) محمد (ص) رحمت آورد؛ آنگاه؛ دربارهٔ کسانی از اهل این ملت — که برایشان خواهان شفاعت اند — شفیعشان گرداند. تا اینکه؛ فردی پیش مؤمن شیعه می‌آید و میگوید: شفاعتم کن!

و (او) گوید: چه حقی بر من داری؟

میگوید: روزی، ترا آب دادم.

— آنچه رخ داده، بیادش آورد —

پس؛ شفاعتش کند، و شفاعتش در او قبول افتد.

و دیگری می‌آید و میگوید: براستی؛ بر تو حقی دارم! پس؛ شفاعتم کن!

میگوید: و حق تو، بر من چیست؟

جواب می‌دهد: ساعتی در روز گرم، بسایهٔ دیوارم پناهنده شدی!

پس؛ شفاعتش کند، و شفاعت دربارهٔ او، قبول افتد. و دائماً؛ شفاعت کند! حتی

شفاعتِ او، دربارهٔ آشنایان و همشینان و همسایگانش پذیرفته شود.

و یقیناً؛ مؤمن، نزد خدا، از آنچه گمان ببرید، گرامی‌تر است!.

*

درباره «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

إمام علیه السّلام فرمود:

(خدا) بر إقامة روز جزا — که همان روز حساب است — قادر و توانا است. قادر است که آنرا از زمان وقوعش جلو بیندازد! و از اوقاتِ بُروزش بتأخیر افکند! او، در روز جزا — نیز — مالک است. از اینرو؛ بحق، داوری کند. کسیکه؛ دامنِ خویش بجور و ستم، آلوده است! در آنروز، مالکِ هیچ حکم و داوری نیست! [همانگونه که در دنیا، کسیکه صاحب اختیار و مالکِ احکام است ستم کند!]

فرمود: و امیرالمؤمنین علیه السّلام اضافه نمود که؛ آن، روز حساب است. و فرمود که: شنیدم رسولخدا (ص) میفرماید:

آیا؛ شما را به زیرکترین زیرکها! و احمقترین احمقها! خبر ندهم؟
گفتند: آری! یا رسول الله!

فرمود: زیرکترین زیرکها، کسی است که؛ نفسش را محاسبه کند! و برای آنچه بعد از مرگ است، عمل نماید. و احمقترین احمقها کسی است که؛ پیرو هوای نفسش باشد! و آرزوهای پوچ از خدا بخواهد!

در اینهنگام، مردی گفت: یا امیرالمؤمنین! و انسان، نفسش را چطور محاسبه کند؟

فرمود: هرگاه؛ (برایش) بامدادی! سپس شامگاه، فرارسد، به نفس خویش مراجعه کند و بگوید:

ای نفس! برستی؛ این روز، بر تو سپری شد. هرگز بسوی تو برنمیگردد! و خدایتعالی! درباره اش ترا بازخواست نماید که؛ در چه فانی اش کردی؟ در آن، چه عملی انجام دادی؟ آیا خدا را بیاد آوردی؟ یا او را ستودی؟ آیا؛ حوائج مؤمنی را بر آوردی؟ آیا؛ گرفتاری و بلا را از او برطرف ساختی؟ آیا؛ هنگامیکه؛ از تو غایب بود، آبروی او را —

در اهل و اولادش — نگهداشتی؟ آیا؛ بعد از مرگ، احترام او را در اخلافتش رعایت کردی؟ آیا، از غیبتِ برادر مؤمنی [بفضل و برتریِ مقامت] صرف نظر کردی؟ آیا؛ مسلمانی را کمک کردی؟ در آن چه کردی؟

و آنچه در کمونِ وجود او است، بیاد آورد.

پس؛ اگر بیادش آید که از او، خیری سر زده، بحمد و ستایش خدای عزّ و جلّ! پردازد و بتوفیقش، او را بزرگی یاد کند! و هرگاه نافرمانی و عصیان یا تقصیری بیاد آورد، ذات اقدسِ الهی را — بترک تکرارش — استغفار کند! و با طرقِ زیر، از نفسِ خویش، آنرا بزداید:

[بتجدید صلوات بر محمد و آل پاک و طاهر او! و پیشنهاد بیعت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، بر نفسِ خویش! و پذیرفتنش برای آن! و تکرار لعن مبغضین و بدخواهان و دشمنان او و بازدارندگان از حقوقش!]

پس؛ هرگاه چنین فعلی از او سر زد، خدای عزّ و جلّ! گفت: با موالات و دوستیت با اولیاء و دوستان من، و عداوت و دشمنیات با دشمنانم، در چیزی از گناهان، با تو مناقشه نکنم!

*

درباره «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وِإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

امام علیه السلام، اظهار نمود که: در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وِإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خدایتعالی! فرمود: ای آفریدگان! — که در نعمت سرشار (من)، غوطه‌ورید! — بگوئید: [تنها، ترا می‌پرستیم!] ای خدائیکه؛ نعمت فراوان و رحمت گوناگون بما ارزانی داشته‌ای! با ذلت و کُرنش و فروتنی! بدون ریا و شهرت و جاه! — خالصانه! — ترا فرمانبرداریم! [و تنها، از تو، یاری می‌طلبیم!] بر طاعت و بندگیت — آنچنانکه فرمودی — از تو کمک می‌خواهیم. و از دنیای خود، آنچه از او نهی‌ش کردی، حذر کنیم! و تقوی، پیشه خود سازیم. و از شیطان [که از درگاه مقدّست دور است!] و از جنّ و انس گمراه‌کننده سرکش! و از ستمگران آزارپیشه! بدامن عصمت چنگ زنیم! فرمود: و از امیرالمؤمنین علیه السلام، از بزرگ شقاوت و بدبختی! سؤال شد. فرمود:

مردی که؛ دنیا را بخاطر دنیا، رها نمود! دنیا را از دست داد و زیانکار آخرت شد. و مردی که باریاء مردم، بندگی نمود! و کوشید! و روزه گرفت! او، همان کسی است که از لذّات دنیا، محروم گردید! و رنج و زحمتی گریبانگیرش شد! که هرگاه؛ خالصانه باو روی مینمود، سزاوار (پاداش و) ثوابش بود. پس؛ وارد آخرت شد در حالیکه؛ بگمانش از او — واقعاً! — عملی آنچنان سر زده، که با آن، میزان عملش را سنگین و وزین میکند! ولی؛ آنرا [هباء منثوراً] مییابد!

گفته شد: از مردم، چه کسی پشیمانی و حسرتش از همه زیاده‌تر است؟! فرمود: آنکه؛ مالش را در میزان دیگری دید! و خدا، او را بآن، وارد آتش نمود! و وارثش را بآن، داخل بهشت گردانید.

گفته شد: این، چگونه شود؟

فرمود: چنانکه برخی از برادران ما، داستان مردی را بیان نمود، که؛ بر او وارد

شد در حالیکه او، (مرکبش را) میراند. باو گفت:

فلانی! دربارهٔ صد هزار (پولی) که در این صندوق است، چه میگوئی؟
گفت: از آن، هرگز زکاتی ندادم! و هرگز صلۀ رَحِمی از آن، بجا نیاوردم!
إضافه نمود، گفتم: پس بر چه (أصول)، آنرا گردآوری؟
گفت: بخاطر سختگیری پادشاه! و عائلهٔ فراوان! و ترس فقر و تهیدستی عائله! و
بعلت گرفتاری زمانه!.

گفت: آنگاه؛ از پیش او نرفت، تا قالب تهی کرد!

بعد از آن علی علیه السلام فرمود:

الحمد لله! که (خدا)، او را از دنیا خارج کرد، در حالیکه؛ پست و موهون و
ملامتگر بود! — بیاطلی که جمعش کرد! و حقی که منعش کرد! — آنرا جمع و نگهداری
کرد! و آنرا بست و بتحکیم درش پرداخت! در آن، بیابان و سرزمینهای بی آب و علف! و
گرداب دریاها را پیمود!

ای (بشر) واقف و آگاه! به نیرنگ و خدعه مپردازد! — آنچنانکه رفیقت دیروز،
پرداخت! — بیقین! روز رستاخیز، اندوه و پشیمانی فردی، از همه بیشتر است که؛ مالش
را در میزان دیگری دید! خدای عزوجل! این را [بدارائی]، وارد بهشت کند! و آن را به
[نداری]، وارد آتش!

إمام صادق علیه السلام فرمود:

و روز قیامت، از این پشیمانتر، مردی است که؛ مالی فراوان، با ترس و هراس! و
زحمت زیاد و روی آور شدن خطرات! گردآوری نمود، آنگاه مالش را در صدقات و
خیرات و مبرات، فانی کرد! و نیرو و جوانیش را در عبادات و قُرُبات از دست داد! و او،
با اینحال، برای علی بن اَبیطالب علیه السلام، فضیلت و حَقش را تشخیص ندهد! و برای
او، موقعیت و محلّش را در اسلام نشناسد! و فردی را که؛ یکدم و یکصدم از فضائل او
را دارا نیست، بالاتر و برتر از آنجناب بداند! بر حجج و دلائل، آگاه میشود، اما؛ روی
آن، تأمل نمیکند! بآیات و أخبار، علیه او، احتجاج میشود! در عین حال، زیر بار نمیرود!

جز اینکه بگمراهیش ادامه دهد و سرسختی کند! پس؛ آن، از هر پشیمانی و حسرت، عظیمتر است؛، بروز قیامت درآید، و حال آنکه؛ صدقاتش — فی المثل — همانندِ افعی، مقابلش نمودار میشوند که او را نیش بزنند؛ و عبادات و صلواتش همانندِ فرشتگانِ موکلِ آتش، در پی او باشند! تا بگونهٔ خاصی او را بدوزخ افکنند!

(در اینحال) میگوید: ای وای بر من! آیا از نماز گزاران نبودم؟! آیا از زکات پردازان نبودم؟! آیا نسبت بناموس و مال مردم، از پاکدامنان نبودم؟! پس؛ چرا باین مصیبتِ عظمی گرفتار شدم؟!

باو گفته شود: ای بدبخت! آنچه عمل کردی، بستو سود نبخشید، و تحقیقاً؛ بزرگترین فرائض و واجبات را — بعد از توحیدِ خدایتعالی! و ایمان بنبوتِ محمد [رسول الله] (ص) — ضایع کردی! از معرفتِ حقّ علی [ولیّ الله] آنچه؛ لازم و ضروری بود، از بین بردی! بیامامت و پیشوائی دشمن خدا [که خدا، بر تو حرام نمود] اقدام کردی و ملتزم شدی! و اگر؛ بجای این رفتار و اعمال، طاعت و عبادتِ روزگار — از آغاز تا فرجامش — برای تو بود! و بجای صدقات و خیرات، تمام اموال دنیا را صدقه میدادی! [بلکه؛ بگنجایش زمین، طلا، انفاق میکردی!] تماماً؛ جز اینکه از رحمت خدا، ترا دور سازد، چیز دیگری نبود! و جز اینکه؛ ترا بخشیم خدا، نزدیک کند، اثری نی!

امام حسن (عسکری) علیه السّلام فرمود: أمير المؤمنين عليه السلام، از قول رسول خدا (ص) اظهار داشت که خدایتعالی! فرمود:

بگوئید: إياک نستعین.

(یعنی:) بر طاعت و بندگی ات (تنها از تو کمک میخواهیم!) و در کنار زدن حيله و شرّ دشمنانت (ای خدا! تنها، از تو کمک میجوئیم!) و آنچه بفرمائی! امر، امر تو است!

و آنحضرت (ص)، از جبرئیل، از طرف خدای عزّوجلّ! فرمود:

ای بندگان من! تمام شما، گمراهید! جز کسی که هدایتش کردم. پس؛ از من، راهنمایی و هدایت، درخواست کنید، تا شما را هدایت کنم! و تمام شما، فقیرید! جز کسی که بی نیازش کردم. پس؛ از من، بی نیازی و غنا، درخواست کنید، تا روزی و

رزقتان دهم. و تمام شما، گنه‌کارید! جز آنکه آمرزش و گذشتم را نصیبش کردم، پس؛ از من، مغفرت و آمرزش بخواهید! تا شما را بیامرزم. و هر که بداند که من، بآمرزش و مغفرت، دارای توان و قدرتم! و او، بتوان و قدرتم مغفرت و آمرزش بخواهد، او را می‌آمرزم و باکی ندارم!

و اگر براستی! اول و آخر شما و زنده و مرده شما، (خلاصه)، از شما، هیچ‌تر و خشکی نم‌اند، جز اینکه؛ برپاک و نظیف کردنِ دل بنده‌ای از بندگانم اجتماع کنند، در مُلک و سلطنتم باندازهٔ پَرِ مگسی نیفزایند! و اگر براستی! اول و آخر شما و زنده و مرده شما، (خلاصه)، از شما، هیچ‌تر و خشکی نم‌اند، جز اینکه؛ بر آلوده و بدبخت کردنِ دل بنده‌ای از بندگانم اجتماع کنند، از مُلک و سلطنتم باندازهٔ پَرِ مگسی نگاهند! و اگر براستی! اول و آخر شما و زنده و مرده شما، (خلاصه)، از شما، هیچ‌تر و خشکی نم‌اند، جز اینکه؛ اجتماع کنند و هر یک از آنها، آنچه بخواهد و بدهنش برسد، تمنّا و آرزو کند، باو عطا کنم! آن، در مُلک و سلطنتم نمودی ندارد!، همچنانکه اگر؛ یکی از شما، بر لب دریا گذر کند، و در آن، سوزنی فرو برد! آنگاه؛ بیرون آورد. و این، بدانجهت است که؛ من جواد و بخشنده‌ام! با عزّت و مجدم! بی‌نیاز و با محبّتم! عطایم کلامی است و عذابم کلامی! پس؛ آنگاه که چیزی إرادة نمودم، جز این نیست که؛ باو می‌گویم: باشد! بلادرنگ! می‌باشد.

ای بندگان من! برترین و بزرگترین بندگی و طاعات را بجا آورید! تا اینکه؛ بتسامح و مدارا، با شما رفتار کنم — گر چه در ماسوای آن، کوتاه آمدید! — و بزرگترین و زشت‌ترین معاصی را رها کنید! تا در إرتکاب گناهانِ ماعدای آن، با شما مناقشه نکنم! البتّه؛ بزرگترین طاعات و بندگی، توحید من! و تصدیق پیامبر من! و تسلیم بوصی او است، و آن، علی بن ابیطالب و پیشوایان پاکِ نسل او، صلوات الله علیهم است. و البتّه؛ بزرگترین معاصی، نزد من، کفر و ناسپاسی بمن! و پیامبر من! و جدائی و مخالفتِ ولیّ محمّد است! — یعنی: علی بن ابیطالب و اولیاء بعد از او —

پس اگر خواستید در [منظرِ اعلیٰ!] و بالاترین شرف، نزد من باشید! نبایستی؛

هیچیک از بندگان من، نزد شما، از محمد و بعدش علی — برادر او — آنگاه؛ فرزندان نشان [که بکار و امور بندگانم قائم اند!] ممتازتر و برتر باشد. برستی؛ هر که عقیده اش چنین باشد، او را از شریفترین پادشاهان بهشتم قرار دهم.

و بدانید که؛ مبعوضترین آفریده، برای من، کسی است که؛ بمن تمثل و همانندی إبراز کند! و مدعی ربوبیتم شود! و بعد از او، مبعوضترین نشان برای من، کسی است که؛ همانندی و تمثل بمحمد، اظهار نماید! و با نبوتش، نزاع و درگیری داشته باشد! و ادعای نبوت کند! و بعد از او، مبعوضترین نشان برای من، کسی است که؛ تمثل و همانندی بجانشین محمد، نشان دهد! و با شرف و بزرگواری و مقام او، نزاع و جدال کند! و جانشینی و مقام او را مدعی گردد! و بعد از اینها — که متعرض سخط من اند! و مدعی اند آنچه را که مدعی اند! — مبعوضترین نشان برای من، کسانی اند که؛ مددکار و معاون آنها محسوبند! و مبعوضترین آفریده، برای من، بعد از اینها، کسانی اند که؛ بر رفتار و کردار آنها راضی اند؛ گرچه مددکارشان نباشند.

و همچنین؛ محبوبترین آفریده، برای من، افراد پایدار و قائمین بحق من اند. و برتر و افضلشان نزد من، و گرامیترینشان بر من، [محمد]، سرور مخلوقات است. و گرامیترین و افضلشان بر من، پس از وی، برادر (محمد) مصطفی — علی مرتضی — است. آنگاه؛ بعد از او، از افراد پایدار و قائمین بعدل و داد [از امامان حق و حقیقت] اند. و افضل مردم، بعد از آنها، کسانی اند که؛ آنها را بر حق مسلمشان، یاری و مدد کردند. و بعد از آنها، محبوبترین آفریده — نزد من — کسی است که؛ بآنها محبت و رزق و بدشمنانشان بغض و عداوات! [اگر چه؛ یاری و مدد امامان، برایش امکان نداشته باشد!].

*

درباره «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

إمام علیه السلام فرمود: در [إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] میگوئیم:

بر ما، توفیقت را ادامه بده! آنچنان که، در روزگار پیشینمان، ترا اطاعت کردیم! تا همچنان، بروزگار آینده خود، ترا اطاعت کنیم!

و [صراط مستقیم]، خود، دو صراط است: راهی در دنیا، و راهی در آخرت. و اما؛ راه مستقیم دنیا؛ همان کوتاهی از غلّو! و از بین بردن تقصیر است! و (شخص)، آنچنان پایداری و استقامت ورزد که؛ بچیزی از باطل، گرایش پیدا نکند. و راه دیگر؛ راه مؤمنین به بهشت است! که خود، (راهی است) مستقیم — از بهشت باآتش و غیر آتش عدول نکنند — جز راه بهشت (راه دیگری نپویند)!

و إمام صادق علیه السلام، در [إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] فرمود:

میگوئیم: ما را بصراط مستقیم، إرشاد فرما! یعنی؛ به لزوم و پیوستگی راهی که؛ بدوستی و حبّ تو، منجر شود! و به (سرای جاودان) بهشت و (رضوانت) برساند! و مانع پیروی هوی و هوس ما گردد! [که اگر پیروی کنیم، پوچ و نابود شویم!] و مانع از إتخاذ آراء (شخصی) ما گردد! [که اگر إتخاذ کنیم، بهلاکت رسیم!]

آنگاه؛ فرمود: البتّه! هر که؛ پیرو هوایش شد! و برای خویش، با دیده إعجاب نگریست! همانند مردی است که؛ شنیدم [مردم پست!] او را بزرگی یاد میکنند و وصفش مینمایند! مایل دیدار او شدم، بنحویکه مرا نشناسد، تا مقدار و منزلتش را بینم. باین

۱ — غلّو، در جایی است که؛ انسان، از حدّ معین خودش تجاوز کند!
مثلاً؛ چیزی بگوید و اظهار کند که از ناحیه معصومین نرسیده باشد. چنانکه؛ درباره غالیان، إمام باقر علیه السلام فرمود:

«گروهی اند که؛ در باره ما، چیزی قائل اند که ما، راجع بخودمان قائل نیستیم! پس؛ آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم!» کافی، جلد ۲ صفحه ۷۵ و زمینه تفسیر قرآن، صفحه ۶۹.

حساب، او را در موضع و محلی دیدم که گروهی از مردم پست! (همچنان) بگردش حلقه زده‌اند. پنهان و مخفی از آنها ایستادم. باو، و ایشان — با پوشش نقاب — نگاه میکردم. همواره با مکر و حيله با آنها رفتار مینمود! تا اینکه؛ راهی مخالف راه دیگران، پیش گرفت! و از آنان، جدا شد و براه قبلی برگشت. و عامه مردم، بدنبال حوائج خود پراکنده شدند. و من، در پی اش راه افتادم. چیزی نگذشت که بنانوائی، گذر نمود و غافلگیرش کرد! و از دگانش دو قرص نان، بدزدی برداشت! از او، درشگفت آمدم! سپس با خود گفتم؛ شاید با همدیگر، حساب و معامله‌ای دارند. آنگاه؛ بعد از این جریان، به صاحب اناری گذر نمود، و پیوسته مراقب بود، تا غافلگیرش کرد! و از پیش او، باندازه حاجتش بدزدی برداشت! سپس؛ دائماً! او را دنبال کردم، تا به مریضی گذر نمود، و دو قرص نان و دو انار را پیش او نهاد و رفت، و دنبالش کردم. تا اینکه؛ در بقعه و مکانی از صحرا مستقر شد. باو گفتم: ای بنده خدا! حقیقت اینست که؛ تعریف و خوبی ترا شنیدم و دیدار ترا مایل شدم! نتیجه؛ ترا ملاقات کردم. اما؛ از تو چیزی مشاهده کردم که؛ فکر و ذهنم را مشغول ساخت. آنرا از تو می‌رسم تا خاطر من آسوده شود.

گفت چیست؟

گفتم که؛ دیدم بنانوائی، گذر نمودی! و از او، دو قرص نان دزدیدی! آنگاه بصاحب اناری مرور کردی، و از او، دو انار دزدیدی!

إمام فرمود که؛ او — قبل از هر چیز — بمن گفت: تو کیستی؟

باو گفتم: مردی از اولاد آدم — از امت محمد (ص) —

بمن گفت: از چه کسانی؟

گفتم: مردی از اهل بیت رسول خدا (ص).

گفت: شهرت کجا است؟

گفتم: مدینه.

گفت: شاید تو، جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، هستی؟!

گفتم: آری!

گفت: با جهل و نادانی ات بچیزی که بآن مشرف شدی! و اینکه علم و دانش جد و پدرت را رها کردی، شرفِ جد و تبار تو، برایت بی فایده است! چون؛ نبایستی، آنچه را که حمد و ثنای آن و ستایش فاعل آن، واجب است، منکر شوی!.

گفتم: آن چیست؟

گفت: قرآن — کتاب خدا —

گفتم: و آنچه از قرآن که باو جاهلم چیست؟!

گفت: فرمایش خدای عزوجل «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»^۱

همانا من؛ وقتیکه دو قرص نان، دزدیدم، دو [سیئه] بود. و زمانیکه؛ دو انار دزدیدم، دو [سیئه]. این (رویهم) چهار [سیئه]. و چون، هر یک از آنها را صدقه دادم، چهل [حسنة] شد! و از چهل حسنة، در إزاء چهار سیئه، چهار حسنة، کم کن! سی و شش حسنة، باقی ماند!

گفتم: مادرت بعزایت بنشیند! تو، بکتاب خدا، جاهلی! آیا؛ گفتار خدا را نشنیدی که فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۲

یقیناً تو؛ وقتیکه دو قرص نان دزدیدی، دو سیئه بود، و چون؛ دو انار دزدیدی دو سیئه! چون؛ بدون امر صاحبشان بغير صاحبشان دادی، جز این نیست که؛ چهار سیئه بچهار سیئه افزودی! و چهل حسنة بچهار سیئه نیفزودی! پس؛ شروع کرد به نگاه کردن من! که رهائش کردم و برگشتم!

إمام صادق علیه السلام فرمود:

بمانند این تأویل زشتِ جاهلانۀ دور از حریم حق، گمراه میشوند! و گمراه میکنند! و این، تأویل (و توجیه) معاویه است — که آنچه لایق او است، بر او باد! — او، زمانیکه بقتل عمّار یا سر رحمة الله علیه، پرداخت! لرزه بر اندام گروه کثیری افتاد! و

۱ — انعام، آیه ۱۶۰

۲ — مائده، آیه ۲۷

گفتند؛ رسولخدا (ص) فرمود:

«عمار را، گروه تجاوز کار میکشد!»

در این لحظه، [عمر و عاص]، بر معاویه وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردم، بهیجان و اضطراب درآمده‌اند!

گفت: برای چه؟!

گفت: بخاطر کشتن عمار یاسر! آیا چنین نیست که؛ واقعاً! رسولخدا (ص)

فرمود: «عمار را، گروه تجاوز کار میکشد!»

معاویه باو گفت: در سخنت کوتاه آمدی! آیا؛ ما او را کشتیم؟! جز این نیست که؛

علی بن ابیطالب — هنگامی که؛ او را بین سرنیزه‌های ما افکند — او را کشت!

این مطلب، به (گوش) علی رسید، فرمود:

پس؛ در اینصورت، پیامبر خدا (ص) است که؛ حمزه را کشت! — هنگامی که او

را بین سرنیزه‌های مشرکین افکند! —

آنگاه؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

خوشا بحال کسانی که؛ آنها چنانند که رسولخدا (ص) فرمود:

«این دانش را دادگران هر نسلی حامل اند، که؛ تحریف خودسران و غالیان! و

إدعای دروغ پوچگرایان! و تاویل جاهلان را از آن، دور سازند!»

در این لحظه، مردی بآنجناب گفت:

یابن رسول الله! من، بواسطه بدنم از یاری شما عاجزم! و جز بیزاری از دشمنان

شما! و لعن آنها را مالک نیستم! پس؛ حال چگونه است؟

إمام صادق علیه‌السلام باو فرمود:

پدرم از پدرش از جدش حدیث نمود که، رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود:

کسی که؛ از یاری ما — اهل بیت — عاجز و ناتوان شد! و در نهان و خلوت‌های

خویش بلعن دشمنان ما پرداخت، صدای او را خدا، بجمیع فرشتگان — از زمین تا عرش

إلهی — رسانید! و هر زمان که؛ این مرد، دشمنان ما را لعن خاصی نمود، او را

(فرشتگان)، یاری و مساعدت کردند! و بلعن هر که مشغول است (آنان نیز) لعنش

کردند! آنگاه؛ به ثنای این (مرد إلهی) پرداختند و گفتند:

بارِ آلهَا! بر این بندهٔ خود، صلوات (وسلام) بفرست! بنده ای که؛ آنچه در امکانش بود (در راه تو) بخشید! و اگر بیش از آن، توانائی داشت، انجام میداد.
در این هنگام؛ از جانب خدای عزوجل! ندائی فرا رسد که:
حقیقهٔ دعای شما را دوست داشتم! و ندایتانرا شنیدم! و بر روح وی — در روحها — صلوات (وسلام) فرستادم! و او را نزد خودم از آخیار و برگزیدگان و پاکیزگان قرار دادم!.

*

در باره «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

امام علیه السلام فرمود: [صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] یعنی؛ بگوئید: ما را براه کسانی هدایت فرما، که؛ بتوفیق دین و طاعتت بر آنان نعمت ارزانی داشتی! و آنها کسانی اند که؛ خدا فرمود:

«و آنانکه؛ خدا و رسول (وی) را فرمان ببرند، هم آنها با کسانی اند که؛ خدا، بر آنان نعمت، ارزانی داشته! — از پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین — و آنان [از حیث رفاقت] چه خوب (افرادی) اند.»^۱

و این مطلب، عیناً از امیرالمؤمنین علیه السلام، بیان شده است. (آنجناب) افزود که؛ آنگاه فرمود:

اینها، [إنعام شدگان] بمال و صحت بدن نیستند — اگر چه؛ همهٔ اینها، نعمتِ بارزی از جانب خدا است — آیا نمی بینید که اینها، گاهی کافر یا فاسق اند؟! پس؛ ترغیب و تحریک شدید که در دعا بخواهید که؛ بر آنان رهنمون گردید! فقط مأمور شدید که بخواهید: براه کسانی رهنمون شوید که؛ بر آنان نعمتِ [ایمان بخدا، و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و ولایت محمد و آل طیب و طاهر او، و أصحاب نیک و برگزیده اش] ارزانی گشته است! و تقیهٔ خوب (از درگاهش بخواهید) که بدانوسیله از شرّ بندگان خدا و شرّ زندقها [بدوران دشمنان خدا از کفرشان] سالم و در امان باشید! (تقیه ای) که با آن، مدارا کنید! و بازار خود و مؤمنین، تحریکشان نکنید! (و مأمور شدید که؛) شناسائی و معرفتِ حقوق برادران مؤمن را (بخواهید).

پس؛ حقیقت اینست که؛ هیچ بنده و کنیزی نیست که موالی محمد و آل محمد و

۱ — «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا» نساء، آیه ۶۹

۲ — در معنی فارسی «أنعمت علیهم» گرچه عباراتی همچون؛ [کسانی که بر آنها إنعام فرمودی] رساتر است، اما؛ در این کتاب، بخاطر سادگی و روانی جمله، [إنعام شدگان] برگزیده شد.

یاران آنجناب باشد و با دشمنانشان دشمنی کند، مگر اینکه؛ حقیقه! جایگاه امن و سپر محکمی از عذاب خدا، اتخاذ کرده است! و هیچ بنده و کنیزی نیست که؛ با بندگان خدا، به بهترین نوع، سازش و مدارا کرد. در حالیکه؛ با آن، در باطلی داخل نشد و از حقی خارج نگشت - مگر اینکه؛ خدا نفسش را تسبیح! و عملش را پاک و پاکیزه قرار داد! و باو بصیرتی بر کتمان سرّما و تحمّل خشم و غیظ [بر آنچه از دشمنان ما میشوند] عطا کرد! و باو، ثواب کسی را داد که؛ در راه خدا، بخونش غلطان است!.

و بنده ای نیست که؛ حقوق برادرانش را بعهده گرفت! و با جدّو جهد خود، حقشانرا ایفا کرد! و آنچه در امکانش بود، داد! و از آنان، به گذشت و عفوشان راضی شد! و کنجکاوای آنها را رها نمود! و از (إشتباه و) لغزش آنها - هر چه هست - در گذشت! مگر اینکه؛ خدای عزّوجلّ! روز قیامت، باو فرمود:

ای بنده من! حقوق برادرانت را آدا کردی، و در آنچه بنفع تو بود، باستقصاء و کنجکاوای آنها پرداختی، و من بخشنده تر و کریم تر و سزاوارترم بآنچه تو از باب کرم و مسامحه رفتار نمودی! و من، امروز، بر آن حقی که ترا وعده دادم، رفتار کنم! و از رحمت و فضل بیکرانم بر تو افزون کنم! و در کوتاهیت ببرخی از حقوقم بر تو کنجکاوای نکنم!

(إمام) فرمود:

آنگاه؛ ویرا بمحمّد و آل و أصحابش ملحق کند! و او را از شیعیان برگزیده آنان قرار دهد!

سپس (آنجناب) افزود که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، روزی بیکی از صحابه خود فرمود:

ای بنده خدا! در راه خدا، محبت و دوستی کن. و در راه خدا، بغض کینه ورز. و در راه خدا، موالات کن. و در راه خدا، دشمنی کن. حقیقت ایست که؛ راهی به [ولایت خدا] جز بات طریق، امکان ندارد. و هیچکس طعم ایمان را نیابد، تا چنین شود! - اگر چه؛ نماز و روزه اش فراوان باشد - و تحقیقاً؛ برادری مردم، امروزه، اکثرش در (بارۀ) دنیا است! بر این اساس، بیکدیگر اظهار دوستی کنند! و بر این اساس، بهمدیگر، خشم و کینه ورزند. و آن، چیزی از خدا، بی نیازشان نکند!

در این‌هنگام؛ مرد (صحابی) گفت:

یا رسول‌الله! برایم چگونه میشود که بدانم؛ یقیناً و حتماً! در راه خدا، موالات و دشمنی ابراز نمودم؟! و ولیّ خدا کیست؟ تا موالی او باشم؟! و دشمن خدا کیست؟ تا با او دشمنی ورزم!؟.

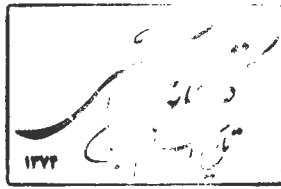
رسول‌خدا صلی الله علیه وآله، بعلی بن ابیطالب علیه‌السلام اشاره نمود و فرمود:

آیا؛ اینرا می‌بینی!؟

گفت: آری.

فرمود: ولیّ این، ولیّ خدا است، پس موالی او باش! و دشمن این، دشمن خدا است، پس با او دشمنی کن! و با ولیّ این، موالات کن! اگر چه براستی؛ او، قاتل پدر و فرزند تو است! و با دشمن این، دشمنی کن! اگر چه براستی؛ او، پدر و فرزند تو است!

*



درباره «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خدا، به بندگانش فرمان داد که: راه [إنعام شدگان] را از او، درخواست کنند! و (گروه ممتازِ إنعام شده)، همان پیامبران و صدیقین و شهداء و شایستگان اند. و (دستور فرمود) که: از راه غضب شدگان، (دوری کنند و) پناهندگی بخواهند. و (گروه غضب شده)، همان یهودانند! که خدا، درباره آنان فرمود:

«آیا؛ شما را به بدتر از آن — از حیث پاداش و جزا — نزد خدا، آگاه کنم؟! کسی (بدترین جزاء، پاداش او است) که؛ خداوند، او را از درِ خویش رانده! و بر او، خشم و غضب کرده است!»^۱

و (دستور فرمود): از طریق گمراهان (دوری کنند و) از او، پناهندگی بخواهند. آنها، کسانی اند که؛ خدا، درباره آنان فرمود:

«بگو: ای اهل کتاب! در دینتان — بناحق — غلو نکنید! و از هوای نفس گروهی که قطعاً پیش از این، گمراه شدند! و (مردم) زیادی را گمراه کردند! و از میان راه راست، بدور افتادند! تبعیت نکنید!»^۲

و (این گروه) همان مسیحیان اند.

سپس؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر که، بخدا کافر شد، او کسی است که بر او غضب شده! و از راه خدای عزوجل! گمراه گشته!

و حضرت رضا علیه السلام فرمود: اینچنین است.

۱ — «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ» مائده، آیه ۶۰

۲ — «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» مائده، آیه ۷۷

و در آن افزود: و هر که؛ در عبودیت و بندگی، از أمير المؤمنين، تجاوز کند، او، در
زمره کسانی است که؛ بر آنها غضب شده! و جزو گمراهان است!

* *
*

بحثی پیرامون:

تفسیر امام عسکری علیه السلام

تفسیر امام عسکری علیه السلام، شامل تفسیر فاتحة الكتاب و بخشی از سورة بقره است، که امام علیه السلام، إملاء کرده و شیخ أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی - ساکن ری - آنرا از طریق (روائی) خودش، روایت کرده، و چندین بار، بچاپ رسیده است. چاپ اول؛ در تهران، سال ۱۲۶۸ هجری قمری، و چاپ دوم؛ در سال ۱۳۱۳ قمری، و چاپ سوم؛ در حاشیة تفسیر قمی در سال ۱۳۱۵.

گرچه در شناخت روایات، عوامل گوناگون دخالت دارد، اما؛ آنها را میتوان در دو عامل زیر - که؛ أساس معرفة الحديث است - خلاصه نمود:

۱ - سند روایت.

۲ - دلالت متن آن.

کسانیکه؛ تار و بود وجودشان با معارف و شناخت روایات، عجین شده! و شامة حدیث، پیدا کرده! و مدال «منا أهل البيت» دریافت کرده اند، در سند حدیث و بررسی آن، چندان مشکلات و گرفتاری ندارند! و صحت و سقم بیشتر آنها، مانند روز، برایشان واضح است! و دلالت حدیث، برای آنها، کاملاً روشنگر است.

گرچه؛ متن تفسیر امام علیه السلام در سورة فاتحه، از لحاظ دلالت آن، کاملاً بی إشکال است، اما؛ در صحت صدور آن، همه پژوهشگران و بزرگان، متفق و هماهنگ نیستند! گروهی؛ بتحقیق سندش پرداخته و بر آن اعتماد کرده اند. و عده ای بی نظر، و گروهی؛ مردد! و أحياناً؛ به نقد و رد آن پرداخته اند! از این میان، دشمنان شیعه نیز، برای «گل آلود کردن آب و ماهی گرفتن» فرصت را غنیمت شمرده! درباره رجال سند آن، مانند محمد بن قاسم استرآبادی، یا دو فرزند - راوی - که؛ مستقیماً از امام علیه السلام روایت کرده اند (یعنی: یوسف بن محمد بن زیاد، و علی بن محمد بن سیار) مسموماتی پخش کرده اند. شگفتا! برخی از بزرگان، نیز، سهواً آنرا تکرار نموده اند! که از ساحتِ قدسی آنان بسیار بعید بنظر میرسد، اما چه باید کرد؛ الجواد قدیکبوا!

تحقیقات زیر، برای پژوهشگران منصف، میتواند راهنما — و چه بسا! قانع کننده — باشد: علامه! میرزا حسین نوری، در خاتمه المستدرک — صفحه ۶۶۱ — مفصلاً در اعتبار این تفسیر، سخن گفته، و کسانی را که بر آن اعتماد دارند، بیان کرده است. گفتار او ملخصاً چنین است:

محمد بن قاسم استرآبادی، از مشایخ شیخ صدوق، در تفسیر منسوب به امام، — أبو محمد عسکری — علیه السلام است، که؛ در أغلب کتب او، مانند: من لایحضره الفقیه، و أمالی، و علل الشرائع، و غیر آنها — که نزد ما موجود است — زیاد از آن، نقل شده؛ و بر آنچه در آن تفسیر است، اعتماد کرده است، کما اینکه؛ این مطلب، بر آنها که؛ بتألیفاتش مراجعه کنند، پوشیده نیست. و در این مطلب، استوانه‌های مذهب و سنده اخبار، از او پیروی کرده‌اند. از جمله آنها:

أبو منصور أحمد بن علی بن أیطالب، در احتجاج.

قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، در خرائج.

رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب، که جزماً! تفسیر را یامام علیه السلام نسبت داده،

و در جاهای مختلف مناقبش، از آن نقل کرده است.

محقق ثانی — علی بن عبدالعالی کرکی — که در اجازه اش به [صفی الدین حلّی] بعد از

ذکر جمله‌ای از طرق و آسانید عالی‌اش، عالترین سند را چنین دانسته:

«جمال الدین أحمد بن فهد، از سید عالم نسابه، تاج الدین، محمد بن معیة، از سید عالم، علی

بن عبدالحمید بن فخار حسینی، از پدرش سید عبدالحمید، از سید فقیه مجد الدین أبو القاسم علی

بن عریضی، از شیخ سعید رشید الدین أبو جعفر محمد بن شهر آشوب مازندرانی، از سید عالم،

ذوالفقار محمد بن معبد العلوی الحسنی، هر دو آنها، از شیخ الإمام، عماد فرقة ناجیه، أبو جعفر

محمد بن حسن طوسی، که او گفت: أبو عبدالله حسین بن عییدالله غضائری، بما خبر داد که:

أبو جعفر محمد بن بابویه بما خبر داد که: محمد بن قاسم مفسر جرجانی، بر ما حدیث کرد که:

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سنان^۱ از پدرشان، از مولای ما و مولای کافه مردم،

أبو محمد حسن عسکری از پدرش، از پدرش... صلوات الله علیهم أجمعین! فرمود که: رسول خدا

(ص)، روزی برخی از أصحابش فرمود:...

از این مطلب، ظاهر میشود که؛ این تفسیر، نزد او در غایت اعتبار است. و همچنین؛ ظاهر

۱ — در نسخ چنین است و صحیح آن «سیار» است.

میشود که؛ شیخ و غضائری، از امام علیه السلام با سند مذکور روایت میکنند و نزد آندو معتبر است، و الا؛ از مرویاتشان مستثنی میکردند. کما اینکه؛ این مطلب، بر کسیکه بطریق مشایخ، عارف باشد، پوشیده نیست.

فخر الفقهاء، شهید ثانی، بر اساس اعتمادی که بر آن تفسیر دارد، از آن نقل میکند. و در آخر اجازه کبیرش به شیخ حسین بن عبدالصمد گفته:

«و اگر طریقی را که؛ تا هر یک از مصنفین و مؤلفین، وجود دارد، همه را یادآور شویم، مطلب بدر از ما میکشد، و خدایتعالی! ولی التوفیق است. بایستی؛ از بین طُرُقی که؛ به مولا و سید ما و سید الکائنات! رسولخدا (ص)، میرسد، طریقی را بیان کنیم، که عالتر باشد...»
آنگاه؛ سندی بیان میکند که؛ در آن، محمد بن قاسم جرجانی است.
علامه مجلسی، در بحار میگوید:

«کتاب تفسیر امام، از کتب معروف است، و صدوق، بر آن اعتماد کرده، و از آن أخذ نموده است. اگر چه؛ بعضی از محدثین، در آن طعن زده اند؛ ولی؛ صدوق، أعراف است! و زمانش، از کسیکه بر آن کتاب، طعن زده؛ نزدیکتر است، و تحقیقاً؛ بیشتر علماء، از او روایت کرده اند، بدون اینکه در آن، غمزی روا بدارند.»
آنگاه میگوید:

«آنچه در افتتاح تفسیر امام عسکری صلوات الله علیه میبایم، بیان میکنیم:
شیخ أبو الفضل شاذان بن جبرئیل بن إسماعیل قمی، أدام الله تعالی؛ تأییده، گفت که؛ سید محمد بن سرانگ حسینی جرجانی، بر ما حدیث کرد که؛ سید أبو جعفر مهتدی بن حارث حسینی مرعشی، بر ما حدیث کرد که؛ شیخ صدوق أبو عبدالله جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش، از شیخ فقیه أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله، روایت کرده که؛ أبو الحسن محمد بن قاسم إسترآبادی، بما خبر داد...»
آنگاه گفته:

«و در بعضی نسخهها، در أول سند، اینچنین است:
محمد بن علی بن محمد بن جعفر بن دقاق، گفت: دو شیخ فقیه؛ أبو الحسن محمد بن أحمد بن علی بن حسن بن شاذان، و أبو محمد جعفر بن أحمد بن علی قمی رحهما الله! بر من حدیث کردند، که شیخ فقیه؛ أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه...»

علامه حلّی در [خلاصه] گفته است:

«محمد بن قاسم، یا ابوالقاسم مفسرِ استرآبادی — که؛ ابوجعفر بن بابویه، از او روایت کرده — ضعیف و کذاب است و تفسیری را از او روایت کرده که؛ او، از دو نفر مجهول روایت میکند. یکی از آنها، به یوسف ابن محمد بن زیاد، معروف است. و دیگری، به علی بن محمد بن یسار، که ایندو، از پدرشان، و او از ابوالحسن ثالث علیه السّلام، روایت میکنند، تفسیر، از جانب سهل دیباجی، از پدرش وضع شده، که شامل این نوع احادیث منکر است!»

از کتب رجال و حدیث — آنچه که در دست ما است — احدی جز ابن الغضائری، چنین مطلبی نگفته! و نیز، در این باره، کسی جز محقق داماد، احدی باو ملحق نشده است. وی در [شارع النّجاة] در مبحث ختان، میگوید:

«و در اصول اخبار أهل البيت عليهم السّلام، وارد است که؛ در زمان جنگ معاویه، زمین [نجوا] امیر المؤمنین علیه السّلام را ابتلاع نموده است، و در تفسیر مشهور عسکری علیه السّلام، که بمولای ما، صاحب العسکر! منسوبست، حدیثی مطوّل، که شامل حکایت آنحال است؛ مفصلاً! بیان شده، و من میگویم: صاحب آن تفسیر — چنانچه؛ محمد بن علی بن شهر آشوب رحمه الله! در معالم العلماء آورده، و من، در حواشی کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ، تحقیق کردم — حسن بن خالد برقی است [برادر ابی عبدالله محمد بن خالد برقی، و عمّ احمد بن ابی عبدالله برقی]. و یاتفاق علماء، ثقه و مصنّف کتب معتبر بوده است. در معالم العلماء گفته: [و هو؛ أخو محمد بن خالد، من کتبه تفسیر العسکری من إملاء الإمام علیه السّلام]

و اما؛ تفسیر محمد بن قاسم — که محمد بن قاسم، از مشیخه روایت ابوجعفر بن بابویه

است، و علماء رجال، او را، ضعیف الحدیث شمرده اند — تفسیری است که؛ آنرا از دو مرد مجهول الحال، روایت کرده، و ایشان بآبی الحسن الثالث الهادی العسکری علیه السّلام اسناد کرده اند. و قاصران نامتمهّران، اسناد را معتبر می‌بندارند! و حقیقت حال آنکه؛ تفسیر، جعلی است! و به ابومحمد سهل بن احمد دیباجی، اسناد دارد، و بر احادیث منکر! و اکاذیب اخبار، محتوی و منظوی است! و اسناد آن پیام معصوم، مجعول بوده و افترائی بیش نیست.»

وی، چیزی بر آنچه که در [خلاصه] است، نیفزوده! و آنچه در [خلاصه] است از ابن الغضائری اتخاذ شده، — چنانچه؛ از نقد الرجال ظاهر است. — محققین، بر این گفتار، بروجوه مختلف! بطعن و ایراد، پرداخته اند! از آنجمله:

۱ - در جای خود مقرر است که: تضعیفات ابن الغضائری، ضعیف است! و بر آن، اعتمادی نیست!.

۲ - صدوق، که از محمد بن قاسم - مصاحب خودش - تفسیر را أخذ کرده، کسی است که؛ از این کتاب، فراوان از او نقل میکند. و یادی از او نمیرد، مگر اینکه؛ پشت سرش [رضی الله عنه] یا [رحمه الله] میگوید، و گاهی؛ با کنیه اش، او را یاد میکند. چگونه ضعف و کذبش، بر او پوشیده مانده؛ و ابن الغضائری، بعد از قرونی آنرا شناخته است!؟.

۳ - چگونه؛ ضعف و کذبش، بر جماعتی که این تفسیر جعلی را! - بزعم ابن الغضائری - از صدوق، روایت کرده اند، مخفی مانده است؟ و این جماعت، عبارتند از:

محمد بن احمد بن شاذان پدر احمد - شیخ کراچکی -
و جعفر بن احمد - شیخ القمینی در زمان خودش - که صاحب کتب زیاد است، و نیز شیخ و استاد صدوق، بوده است.

و حسین بن عیدالله غضائری، چنانکه؛ در اجازه کرکی است.

و محمد بن احمد دوریستی.

و ابومنصور، احمد بن علی بن ایطالب، طبرسی.

۴ - تفسیر، به ابومحمد - حسن عسکری - علیه السلام منسوب است، نه پدرش ابوالحسن ثالث علیه السلام!.

۵ - سهل دیباجی و پدرش، در سند این تفسیر، داخل نیستند. و ایندو را اُحدی در سند آن، ذکر نکرده است! بنا بر این؛ نسبت جعل باو، کذب و افتراء است! تمام اینها؛ کاشف از خلط مبحث است! و کلمات آنها را از اعتبار ساقط میکند!.

۶ - طبرسی در احتجاج، تصریح میکند که؛ آندو نفر راوی، از شیعه امامیه اند. چطور، میگوید که؛ از دو نفر مجهول! روایت میکنند!؟. از محقق داماد، عجیب است که؛ کسانی را که سند را معتبر دانسته و بر تفسیر، اعتماد کرده اند، نسبت قصور و عدم تمهر داده است!؟ و حال آنکه آنها عبارتند از: جدش، محقق ثانی، و شیهه ثانی، و قطب راوندی، و ابن شهر آشوب، و طبرسی و دیگران. علاوه بر اینکه؛ در این اشتباهات واضح در کلام ابن الغضائری و خلاصه الأقوال، تأمل نکرده! و در آنها، ندانسته (و نسنجیده!) فرو رفته! بلکه؛ اشتباهاتی، اضافه بر آنها، مرتکب شده است!.

۷ - این مطالب، نسبت تضعیف به علمای رجال است. اضافه بر اینکه؛ در رجال کشی و رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و رجال شیخ طوسی، اصلاً! ذکری از آن نیست. و این اصول چهارگانه، خود، تکیه‌گاه این فن است. و او، فقط در [بن الغضائری] تضعیف شده، و اما [خلاصة الأقال] نیز، گرچه بآن راضی است! اما ناقل کلام او است. و ناظر کلام او، غیر آنچه واقع است توهم میکند! و این خالی از نوعی تدلیس، نمیباشد!

۸ - گمان کرده که؛ تفسیری را که استرآبادی روایت میکند، غیر تفسیری است که، حسن برقی آنرا روایت کرده! و این، توهم فاسدی است! این شهر آشوب، که در نسبت دادن آن ببرقی، هم او، اصل و اساس است! در مناقبش، از تفسیر موجودی نقل میکند که، آنرا استرآبادی، در مواضعی روایت کرده، کما اینکه این مطلب، بر مراجعه کننده، پوشیده نیست. و در صدر آن، چنین گفته: «تفسیر الإمام أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام».

پس؛ آن تفسیر، نزد او، معتبر است و بر آن اعتماد دارد. بنابراین؛ اگر غیر آن تفسیری است که آنرا برقی روایت کرده، لازم میآید؛ دو تفسیر معتبر - که هر دو از إملاء إمام علیه السلام است - موجود باشد! و گمان نمیکنم، احدی باین ملتزم باشد. پس؛ ناچار، یکی است و راوی آن، متعدّد است. و حسن برقی، یا در مجلس إملاء، حاضر بوده، یا اینکه؛ از یکی یا هر دو آنها روایت کرده است. بلکه؛ جماعتی که باسامی همه آنها اشاره کردیم، از تفسیر موجود که آنرا استرآبادی روایت کرده، نقل میکنند.

۹ - حدیث [نجو] که بآن اشاره نمود، در این تفسیر، موجود است. و این شهر آشوب، در [المناقب]، مختصر آنرا با عبارتش آورده است.

۱۰ - حکم بوجود مطالب ناپسند! و اکاذیب، در آن، پیروی از ابن الغضائری است! ای کاش! برخی از آن، اشاره میکرد. آری! در آن، برخی معجزه‌های غریب! و قصه‌های طولی است! که در غیر آن نیست. و آنها را بحساب «زشت و ناپسند!» آوردن، موجب میشود که؛ عده‌ای از کتب قابل اعتماد، از حریم حدّ اعتبار، خارج گردد! در آن چیزی از اخبار غلو، ابدأ نیست...
علامه! شیخ آغا بزرگ تهرانی، در کتابش «الذریعه» میگوید:

شیخ ما (میرزا حسین نوری) در [خاتمة المستدرک صفحه ۶۶۱] مفصلاً! در اعتبار این

تفسیر، سخن گفته، و کسانی را که برآن، اعتماد دارند! بیان کرده است، (همچون:) شیخ صدوق، در [من لایحضره الفقیه] و کتابهای دیگرش. و طبری در [احتجاج]. و ابن شهر آشوب در [المناقب] و محقق کرکی در اجازه اش بصفی الدین. و شهید ثانی در [المنیة]، و مولی محمد تقی مجلسی، در شرح المشیخة. و فرزندش علامه مجلسی، در بحار، و دیگر بزرگان. و برخی از سندهای آنرا، که در صدر نسخه های این تفسیر، مذکور است، بیان داشته! که تمام آنها، به شیخ أبوجعفر «ابن بابویه»، منتهی میشوند. منجملة آنها، این سند است که در چاپ اول آن، مذکور است. در اولش، بعد از بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، و حمد پروردگار متعال! اینچنین سندش به ابن بابویه میرسد:

«ابن بابویه گفت: أبو الحسن محمد بن قاسم مفسر استرآبادی خطیب — که رحمت خدا، بر او! — بما خبر داد که؛ أبویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد، و أبو الحسن علی بن محمد بن سیار، بر من حدیث کردند — و این دو نفر، شیعة اِمامیه اند — ... [و تشیع این دو فرزند، از ناحیه پدرشان است، نه اینکه؛ ابتداءً خودشان مستبصر شده باشند!]...»

(و این دو فرزند، از امام حسن عسکری علیه السلام، تعلیم گرفته اند، چنانکه در الذریعه، چنین میخوانیم: آنگاه؛ امام علیه السلام پدراهای آن دو فرزند فرمود:

این دو فرزند خود را بگذارید نزد من بمانند، تا علمی بآنها افاده کنم؛ خداوند، آنها را باینوسیله مشرف گرداند!)

باید دانست که؛ طریق صدوق، باین تفسیر، در محمد بن قاسم خطیب — که نسبت داده اند که؛ ابن الغضائری، بجرح او پرداخته! — منحصر نیست، بلکه؛ در بعضی از مصنفات صدوق، طریق دیگری در روایت این تفسیر از آن دو نفر است! چنانکه؛ در أمالی صدوق، اول مجلس سی و سه، چنین روایت شده است:

«محمد بن علی استرآبادی، رضی الله عنه گفت: یوسف بن محمد بن زیاد، و علی بن محمد بن سیار، بر ما حدیث کردند.»

و نسخه، ظاهراً صحیح است. و احتمال وقوع تصحیف از طرف ناسخ و تبدیل قاسم به علی، خلاف اصل است. اضافه بر اینکه؛ از اول تفسیر، پیداست که؛ [دو فرزند]، حدود هفت سال در سامراء، إقامة داشتند. و بناچار، بعد از برگشت به استرآباد، تفسیر را به اهل استرآباد، روایت

کرده‌اند. پس؛ چه مانعی دارد که؛ از جمله آنها، محمد بن علی استرآبادی جلیل القدر باشد؟ بطوریکه؛ شاگردش صدوق، او را دعا میکند و درباره اش رضی الله عنه میگوید؛ و این، کاشف از جلالت مقام او است! و روایت [دو فرزند] در استرآباد، مخصوص بمحمد بن قاسم مفسر خطیب نیست. و همچنین؛ روایت [دو فرزند]، فقط؛ منحصر نیست به روایت تفسیری که بر آنها املاء شده، بلکه می‌بینیم، علی بن محمد بن سیار، که یکی از دو فرزند است، ندبه مشهور سید الساجدین علیه السلام را — که علامه حلی، بذکر طرق روایت خود، در اجازه کبیرش به بنی زهره، اختصاص داده — روایت میکند. و از آن طرق، روایت همین [ابن سیار] را بیان کرده، که؛ [ندبه] را از ابویحیی (محمد) بن عبدالله بن زید المقری، از سفیان بن عیینه، از زهری، از امام سجّاد علیه السلام بازگو میکند. و یادآور شده که؛ [ندبه] را ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی [که او نیز، یکی از پنج نفر از مشایخ صدوق است، که صدوق، بدرک آنها نائل شده؛ و از آنها، در استرآباد و جرجان روایت کرده!] از علی بن محمد بن سیار نامبرده، روایت میکند. و از این پنج نفر، ابو محمد عبدوس بن علی بن عباس جرجانی است، که از او، به [ابو محمد بن عباس جرجانی] نیز تعبیر میشود. و صدوق، از همین ابومحمد قاسم، [ندبه] را روایت کرده، چنانکه در اجازه نامبرده است. و این ابومحمد قاسم، غیر از ابوالحسن محمد مفسر استرآبادی خطیب است، که صدوق، از او، فراوان روایت کرده؛ چونکه؛ اختلاف کنیه و اسم و رسم دارند، اگرچه در بعضی مشایخ، مشترک‌اند. بطوریکه؛ هردو، از ابوالحسن علی بن محمد بن سیار روایت میکنند [مفسر، از او تفسیر را روایت کند، و ابومحمد، از او ندبه را]. و برایشان مشایخ ویژه‌ای نیز وجود دارد. ابو محمد قاسم بن محمد، بروایت [ندبه] از عبدالملک بن ابراهیم، اختصاص دارد! — چنانکه در اجازه نامبرده است — و ابوالحسن محمد بن قاسم مفسر خطیب، بمشایخ زیاد دیگری اختصاص دارد! و از آنها، روایات زیادی — غیر از تفسیر امام عسکری علیه السلام — روایت میکند. و آنها، در کتب صدوق، مانند: من لایحضره الفقیه، و عیون أخبار الرضا (ع)، و أمالی، و إكمال الدین، و توحید، و کتب دیگرش یافت میشود. و بخاطر معروف بودن خطیب مفسر، و کثرت طرق و روایات او است، که؛ صدوق — تحقیقاً — فراوان! از او، روایت میکند! نه از محمد بن علی استرآبادی و

۱ — زُهری میگوید: «شنیدم، مولای ما، زین العابدین — علی بن الحسین — علیهما السلام بمحاسبه نفس خویش پرداخته! و با پرودگارش مناجات دارد و میفرماید: «یا نفس! حتی مَ اِلی الدنیا رکونک» بحار، جلد ۱۰۷ صفحه ۱۲۲

أبو محمد قاسم بن محمد إسترآبادی. و این، بجهت آنست که؛ این دو، در رتبه خطیب نیستند. و کثرت روایت از او، موجب شده که صدوق، در تعبیر از او، بتفّن پردازد؛ و گاهی؛ بکنیه از او نام ببرد؛ و گاهی؛ بدون کنیه. و گاه؛ و را خطیب، توصیف کند؛ و گاه؛ بدون آن. و گاه؛ مفسّر، یاد کند؛ و گاه؛ غیر آن. و زمانی؛ لفظ مفسّر را بر إسترآبادی مقّم بدارد؛ و زمانی؛ عکس آن رفتار کند. و گاهی؛ إسترآبادی را بجر جانی تبدیل کند؛ یا از او به [محمد بن أبو القاسم مفسّر] تعبیر کند. و غیر ذلک از چیزهایی که فهمیده میشود؛ تمام آنها، تعبیرات مختلفی از یک نفر صاحب شأنی است؛ که؛ أستاذ فردی مانند شیخ صدوق — که عارف بشون أستاذ خویش است — میباشد. و در این باره؛ حقیقت معرفت و شناسائی را واجد است؛ و او را، با أوصاف مشهورش معرفی میکند، بخصوص با این توصیف که باو [مفسّر] میگوید؛ بلکه؛ از این توصیف، پیدا است، که او، از کسانی است که؛ در تفسیر، کتابی تألیف کرده، اگر چه مصنّفی نباشد؛ لاأقل؛ کسی است که؛ از مشایخ إجازة فردی مثل صدوق است؛ و احتیاجی بتصریح ثقه بودن او نیست — چنانکه در محلّس مقرر است — . و لذا؛ صدوق، بطرز شگفت آوری؛ از او تجلیل میکند؛ و هنگامیکه؛ تفسیر را از آن [دو فرزند] روایت مینماید، یا بروایت أحادیث دیگری از سایر مشایخش میردازد، هر زمان که از او نام میرد، بطرز شگفت انگیزی؛ تجلیل می کند؛ و دعا را در حق او، با [رضی الله عنه] و [رحمة الله علیه] ترک نمیکند.

و از آن أحادیث، روایت خطیب، از شیخ جعفر بن أحمد، از أبویحیی محمد بن عبدالله بن زید مقرئ — در أمالی — است.^۱

و از آن جمله؛ روایت او، از شیخ عبدالملک بن أحمد بن هارون از عثمان بن رجاء است، که در أمالی است.^۲

و از آن جمله؛ روایت فراوان خطیب، از شیخ أحمد بن حسن حسینی است، که او، از کسانی است که؛ از إمام أبو محمد — حسن عسکری — علیه السّلام، روایت میکند، أمّا؛ او در کتب رجال، مذکور نیست؛ چنانکه؛ شرح حال و ترجمه دو فرزندی که تفسیر را از إمام حسن عسکری علیه السّلام روایت میکنند، در آن کتابها نیست.!

شیخ صدوق، در أول باب سی ام، که أول جزء دوم کتابش؛ — عیون أخبار الرضا (ع) —

۱ — أمالی صدوق: ۲۷۱ چاپ نجف.

۲ — أمالی صدوق: ۲۱۷ چاپ نجف.

است، میگوید:

«أبو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی رضی الله تعالی عنه! برما، حدیث نمود که: أحمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی - أبو محمد عسکری - از پدرش از محمد بن علی (تقی جواد) از پدرش رضا، از پدرش موسی بن جعفر... برما حدیث کرد»

آنگاه؛ با این اسناد، هشت حدیث دیگر - از آنچه که در تفسیر امام عسکری نیست - آورده است. و بعین این سند، حدیثی در أمالی اینچنین میآورد:

«صدوق، از مفسر، از أحمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی، از پدرش، از محمد بن علی، از پدرش رضا، از پدرش موسی علیهم السلام»

و از اینجا پیدا است که؛ سند دیگر که در أمالی (صفحه ۲۱۵) مذکور است، در آن، افتادگی و تصحیفی روی داده! و آن، چنین است:

«صدوق از مفسر، از أحمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی بن ناصر، از پدرش رضا، از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام»

البته؛ کسیکه از پدرش رضا، روایت میکند! جز محمد بن علی جواد نیست، پس؛ ناصر، تصحیف آن است! و واسطه، ساقط است.

بنابراین؛ از آنچه بیان کردیم، آشکار است که؛ مفسر نامبرده، از معروفین عصر خویش است و از مشایخ إجازة کثیر المشایخ و واسع الروایه است! و اکنون میگوئیم که او، اهلیت و شایستگی دارد که بروایاتش وثوق و اعتماد حاصل گردد! و سزاوار است که بصحت آن روایات، و جزم و یقین بحجیت آنها، اطمینان بوجود آید. و تحقیقاً ما؛ آنچه که از سیره راوی و شاگرد او - شیخ صدوق - و شرح وقایعش [از ولادت تا وفات او] میدانیم، براین واقعیت، دلالت میکند. و ما، آنچه که از احوال شاگرد او، معرفت و شناسائی داریم، انیست که؛ او از علمای متوسط نبود؛ بلکه؛ در جانب عظیمی از تفقه و وثوق و تقوی بود! و در امور دین، در غایت ورع و پایداری و استقامت بود! و از کسانی نبود که در امور دین، سهل انگار باشد! یا در أخذ حدیث، از غیر موثق، روایت کند! - چه رسد به کذآیین! - بلکه؛ برجال (حدیث)، بینا و بصیر، و ناقد اخبار بود! [چنانکه در فهرست شیخ طوسی مذکور است]. بنابراین؛ حدیث ناقص العیار را أخذ نمیکرد! چرا اینچنین نباشد؟ در صورتیکه او، کسی است که؛ بدعای حضرت حجة علیه السلام متولد شده! و آنجناب،

وی را چنین توصیف کرده که: [او، فقیه و خیر و مبارک است!] و در طول زندگانی اش در طلب حدیث، بگردش بلاد پرداخته! و در سفرهایش بدرکِ دوستان و اندی! از شیوخ اصحاب ما، نائل آمد! و از جمله آنها، این مفسر است.

و شیخ ما (میرزا حسین نوری) در خاتمة المستدرک (صفحه ۷۱۳) آنها را استقصاء نموده است، و در کتب رجال ما، جز تعداد کمی از آنها (بقیه) ترجمه نشده است. و ما، فقط از اینجهت، آنها را می‌شناسیم و بر آنها اعتماد داریم، که آنها از مشایخ صدوق اند! که با دعای رحمت و رضوان در حق آنها! از آنان روایت میکنند، چونکه؛ با آنها معاشرت داشت، و احوال آنانرا تحقیق کرد، و شناخت که آنها استحقاق دعا دارند. و آن احادیثی که در کتب و مصنفاتش بودیعه نهاده، از آنها شنیده، یا بر آنها قرائت کرده است — مصنفاتی که بالغ بر حدود سیصد تألیف است^۱ — و او خودش در *أول* [من لایحضره الفقیه] بالصرّاحه میگوید که؛ مصنفاتش به دوستان و چهل و پنج کتاب رسیده است! چنانکه باز در آن تصریح میکند که؛ در آن، از احادیث، ذکری بمیان نیم‌آورد مگر آنچه که آن، حجّت بین او و پروردگار او است! با این اوصاف، در کتاب *حجّس* — در باب تلبیه — روایت طولانی از این تفسیر آورده است. و از آن، غایت اعتماد صدوق، بر این مفسر [که راوی تفسیر امام عسکری علیه السلام است] آشکار میشود! تا این حدّ که؛ گفتارش را حجّة بین خود و خدایش می‌بیند. *أما؛ متأسّفانه!* برای این مفسر، شرح حال و ترجمه‌ای، در اصول چهارگانه رجالی، که محقق باشد و نسبتش بمؤلفین از *أئمة رجال*، ثابت باشد، (اصلاً) وجود ندارد! و احدی از قدمای اصحاب، متعرّض او نشده است، نه از لحاظ مدح! و نه از لحاظ قدح! فقط؛ ترجمه مختصری از او را در «*کتاب الضعفاء*» که منسوب به [ابن الفضّاری] رحمة الله علیه است، یافتیم. بنابراین؛ ناچاریم از تاریخ ابتدای ظهور این کتاب، و احوال مؤلف و صحّت انتساب آن به [ابن الفضّاری] و عدم صحّتش، بتفحص پردازیم. بنابراین میگوئیم:

أما؛ اصل «کتاب الضعفاء» و تاریخ بدو ظهورش:

*

بعد از تتبع و پژوهش، برای ما ظاهر شده است که؛ *أول* کسیکه بآن پی برد، *سید جمال الدین أبو الفضائل أحمد بن طاووس حسنی حلی* است (که در سال ۶۷۳ وفات یافته) و *سید*، در کتاب خود «*حلّ الإشکال فی معرفة الرجال*» که در سال ۶۴۴ تألیف کرده، آنرا بترتیب خاص آن، مندرج

۱ — چنانکه در فهرست شیخ طوسی است.

ساخته، و عبارات کتب پنجگانه رجالی را — که عبارتند از؛ رجال شیخ طوسی، و فهرست او، و اختیار کشتی، و نجاشی و [کتاب الضعفاء] منسوب به ابن الغضائری — در آن جمع کرده است. و سید، در اوّل کتابش، بعد از ذکر کتب پنجگانه، چنین میگوید:

«و برای من، درباره همه این کتابها، روایات متصله ای است، بجز کتاب ابن الغضائری» و از این عبارات، آشکار میشود که؛ سید، آنرا از احدی روایت نکرده؛ فقط؛ آنرا منسوب باو یافته است. و سید، کتاب دیگری، راجع به ممدوحین، که منسوب به ابن الغضائری باشد، نیافته؛ و الا؛ بدرج آن نیز میرداخت، و بر [ضعفاء] اکتفا نمیکرد. سپس در این مطلب، دو شاگرد سید: علامه حلی^۱ در [خلاصه]، و ابن داوود در رجالش^۲ از سید، تبعیت کرده اند. و آنچه استادشان سید ابن طاووس در «حلّ الإشکال» بدرجش پرداخته، آنها در کتابشان، عین آنرا وارد ساخته اند. و [ابن داوود] هنگام بیان شرح حال استاد نامبرده اش، تصریح میکند که؛ اکثر فوائد و نکته های این کتاب، از اشارات و تحقیقات ابن استاد است. آنگاه؛ متأخرین علامه و ابن داوود، همگی از این دو نفر نقل میکنند، چونکه؛ نسخه «کتاب الضعفاء» که سید بن طاووس، آنرا یافته، تحقیقاً؛ خبرش از متأخرین سید، منقطع است. و از کتاب منسوب به ابن الغضائری، بجز آنچه سید بن طاووس در کتاب خود «حلّ الإشکال» جاداده، چیزی باقی نمانده است. و اگر آن نبود، از این کتاب، اثری باقی نبود. و درج آن از طرف سید، بخاطر اعتبارش نزد سید نیست، بلکه؛ برای اینست که، ناظر کتابش، از روی بصیرت، بآن نظر کند؛ و بر جمیع آنچه در حق این شخص — حق یا باطل — گفته شده یا گفته میشود، آگاه و مطلع باشد، تا ملزم بتتبع و استعلام از حقیقت مطلب گردد. بنابراین؛ سید، آنرا درج نمود، مگر؛ بعد از چنین اشاره و ایمائی بشأن کتاب، که؛ اولاً؛ بحس ترتیب یادآوریش بعد از همه، آنرا یادآور شده. ثانیاً؛ تصریح باینکه؛ آن، از مرویات او نیست، بلکه؛ آنرا منسوب به ابن الغضائری یافته است. نتیجه؛ صحت انتساب آنرا به ابن الغضائری از ذمه خود، تبرئه میکند. و باین نیز اکتفا نمیکند، بلکه؛ در اوّل کتابش بتأسیس ضابطه کلی پرداخته که سستی تضعیفاتی را که در این کتاب وارد است، افاده میکند — حتی اگر فرضاً نسبت آن بمؤلفش معلوم باشد —.

عنوان این ضابطه را چنین قرار داده است:

۱ — جمال الدین، ابو منصور حسن بن سدید الدین، یوسف بن زین الدین علی بن مطهر حلی، که در سال ۶۴۸ متولد شد و در سال ۷۲۶ وفات یافت، و در نجف اشرف! مدفون گردید.

۲ — حسن بن داوود حلی، که در سال ۶۴۷ متولد شد، و کتاب رجالش را در سال ۷۰۷ تألیف کرد.

«قاعده کلی در جرح و تعدیل، که در این باب، از آن بی‌نیازی نیست!»

و حاصلش اینکه:

سکون بقول مادم، با عدم معارض، راجح است. اما؛ سکون بقول جارح — ولو اینکه بدون معارض باشد — مرجوح است....

مرادش اینست که؛ از قدح، آنچه در «کتاب الضعفاء» است، اثری ندارد. و بنابر تقدیر هر دو صورت — وجود معارض با آن، و عدمش — بآن، اطمینان حاصل نمیشود، (یعنی:) با وجود معارض، بمعارضه ساقط است، و با وجود عدم معارض، هم ساقط است. — إلحاقاً له بالغالب — بجهت شیوع تهمت در قدح و شایع نبودنش در مدح.

خلاصه: کتاب «حلّ الإشکال» که در آن، «کتاب الضعفاء» مندرج است، بخط مؤلفش سید بن طاووس، تا سال یکهزار و اندی، موجود بود. ابتداءً؛ نزد شهید ثانی بود — چنانکه آنرا در اجازه اش بشیخ حسین بن عبدالصمد، بیان کرده است — و بعد از او، بفرزندش صاحب معالم، منتقل شده! و از آن، کتابش را که موسوم به «تحریر طاووسی» است، استخراج کرده^۱، سپس؛ آن نسخه، عیناً نزد مولی عبدالله تستری (که در سال ۱۰۲۱ در اصفهان وفات یافته) موجود بوده است. [ألبتّه؛ آنچنان کهنه! که در معرض تلف و نابودی قرار داشته!]. بخصوص؛ عبارات «کتاب الضعفاء» منسوب به ابن الغضائری را بترتیب حروف، از آن استخراج کرده و در اولش فقط سبب استخراجش را بیان داشته. آنگاه؛ شاگردش مولی عنایت الله قهپائی، تمام آنچه را که، مولی عبدالله نامبرده، استخراج کرده، در کتابش «مجمع الرجال» جا داده است! و در این «مجمع الرجال» کتب پنجگانه رجالی، جمع آوری شده، حتی؛ خطبه‌هایش — عیناً — در اول این مجمع، آورده شده است. اما؛ ابن الغضائری، که «کتاب الضعفاء» باو منسوب است، نه در فهرست شیخ، شرح حال مستقلاً دارد! و نه در «نجاشی»! و مراد از ابن الغضائری، همان أبو الحسین أحمد بن أبی عبدالله حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری است، که؛ پدرش حسین بن عبیدالله^۲ از أجلة مشایخ طوسی و أبو العباس نجاشی است. او، معاصر این دو نفر بود، و شیخ طوسی در اول «فهرست»، او را از شیوخ طایفه و أصحاب تصانیف، بشمار آورده! و با نجاشی، در قرائت بر پدرش حسین بن عبیدالله شرکت داشته — چنانکه؛ نجاشی، آنرا در حالات أحمد بن حسین بن عمر، بیان داشته است — و در قرائت بر أحمد بن عبدالواحد^۳ نیز، مشترک بوده اند! [چنانکه؛ آنرا در شرح حال علی

۱ — الذریعه، جلد ۳: ۳۸۵

۲ — که در سال ۴۱۱ از دنیا رفته است.

بن حسن بن فضال، بیان کرده است]. بلکه؛ چه بسا! از شرح حال علی بن محمد بن شیران (متوفی در سال ۴۱۰) ظاهر میشود که؛ أبو الحسین أحمد، نیز، از مشایخ نجاشی است. زیرا: نجاشی با این شیران نامبرده، نزد أبو الحسین أحمد ابن غضائری جمع میشدند. و اجتماع نزد عالم و حضور در مجلسش، جز برای استفاده علمی از آن عالم نیست. و شاید استظهار آیه الله بحر العلوم رحمة الله علیه در «فوائد الرجالیه» که فرمود: [او، مانند پدرش از مشایخ نجاشی است] و جهش این باشد. ولی؛ بخاطر کوتاهی عمرش بعید است — چنانکه بیان خواهیم کرد — اگر چه قهپائی هم در «مجمع الرجال» از این شرح حال، آنرا حمایت کرده است.

بهر حال؛ وفاتش در حیات شیخ طوسی و نجاشی و پیش از تألیف دو کتاب اینها، اتفاق افتاد. زیرا؛ در تراجم کتابهایشان، هر جا از او یادی کرده اند، برایش از خدا، طلب رحمت نموده اند! بلکه؛ شیخ طوسی، بسبب وفات او، که قبل از چهل سالگی اش اتفاق افتاد! براو، اظهار تأسف میکند! و در اول «فهرست» گفته که؛ شیوخ طایفه از أصحاب حدیث، برای تصانیف أصحاب و اصولشان، فهرست تهیه کردند، ولی او، در بین آنها، کسی را نیافت که آنرا بطور کامل، انجام داده باشد! یا اکثرش را بیان کرده باشد! مگر؛ این الغضائری، که چنین کاری را کرده است. او، دو کتاب تألیف کرد، یکی در ذکر مصنفات و دیگری در اصول. و باندازه ای که یافته و بر آن قادر بوده، این دو کتاب را کامل کرده است. جز اینکه؛ از أصحاب ما، احدی، این دو کتاب را استنساخ نکرده است. و او رحمة الله علیه، از دنیا رفت! و برخی از ورثه او، شروع به از بین بردن این دو کتاب و کتابهای دیگرش کردند. و از وفاتش به [إحترام] تعبیر شده، (چون؛) در حدیث است که؛ «من مات دون الأربعین فقد إحترم»^۱ و شاید از شدت جزع و ناراحتی بر کوتاهی عمر او بود، که؛ برخی از جهال ورثه اش، قصد از بین بردن آثار او کردند — اعم از آن دو کتاب و کتابهای دیگرش — برای اینکه اثرش را بعد از او نبینند! و غم و اندوهشان تجدید نشود!

خلاصه، صریح کلام شیخ اینست که؛ او، دو کتاب تألیف کرد، اما؛ با کتب دیگرش تلف شد. نجاشی، برای او، تصنیفی غیر آنچه ما، از او بعنوان «التاریخ» نقل کردیم، بیان نکرده است. اما؛ برای ما، بعد از تأمل، عدم صراحت کلامش — در اینکه برای او کتاب تاریخ است — ظاهر شد. بخاطر احتمال اینکه ضمیر در [تاریخه] به مرگ برقی برگردد، و مرادش چنین باشد: «قال ابن الغضائری فی تاریخ موت البرقی کذا»^۲، آنگاه؛ قول [ماجیلویه] را در تاریخ مرگش، بر آن معطوف

۱ — یعنی: کسیکه، قبل از چهل سالگی بمیرد، هلاک شده است.

داشته است. بعد از زمان شیخ و نجاشی، نسبت «کتاب الضعفاء» یا غیر آنرا به [ابن الغضائری] نیافتیم! تا عصر سید بن طاووس، که وی، کتاب نامبرده را یافت! و در کتابش بخاطر هدفی که بآن اشاره کردیم مندرج نمود. در عین اینکه — صریحاً — صحت نسبتش را تعهد نکرده است. پس؛ روشن شد که: این ابن الغضائری، اگرچه از آجله معتمدین و از نظائر شیخ الطائفه و نجاشی است! و این دو بزرگوار، با او مصاحب بوده اند! و بر آراء و اقوالش مطلع گشته اند! و در دو کتاب خود، اقوالش را از او نقل میکنند، إلا اینکه؛ نسبت این «کتاب الضعفاء» با او، از آن چیزهایی است که؛ اصلی برایش نیافتیم، حتی؛ ناشر آن، صحتش را برعهده نگرفته! و از آن، تبری جسته است! بنا بر این؛ برای ما شایسته است که؛ ابن الغضائری را از اقدام در تألیف این کتاب، میرا بدانیم! و از ارتکاب در هتک این بزرگوارانی که؛ به عفاف و تقوی و صلاح مشهوراند! و در آن کتاب، مذکوراند! و بأنواع جرح، مطعون اند! ساختش را منزّه بداریم. بلکه؛ جمله ای از جرحش بکسانی سرایت دارد که از عیوب، میرا هستند! چنانکه؛ در جرح این مفسر استرآبادی، اینست که؛ او «ضعیف و کذاب است!» و حال آنکه؛ صدوق، تحقیقاً؛ زیاد از او روایت میکند! و بر او، غایت اعتماد را دارد! تا آن اندازه که؛ وی را حجت بین خود و خدایش قرار داده است! (با این وصف!) آیا؛ از اینکه او کذاب باشد! یکی از دو حالت، لازم نمیآید!؟. یا، تکذیب شیخ طوسی! در اینکه، صدوق را چنین توصیف کرده که؛ [او، برجال، بصیر! و نقاد اخبار است!]. یعنی؛ صدوق، که از او أخذ حدیث کرده! و بر او اعتماد شدید دارد! اگر؛ از روی جهل و نادانی اش باو باشد! (و نداند) که او کذاب است! در آنصورت؛ نتیجه این میشود که؛ آنطور که؛ طوسی، او را بصیر و نقاد! توصیف نموده، واقعیت ندارد! و یا، لازم میآید که؛ (نعوذ بالله!) حضرت حجة علیه السلام، تکذیب شود! چونکه حضرت، در توقیعش، او را به؛ خیر و فقیه در دین، توصیف کرده، چنانکه؛ آیه الله بحر العلوم رحمة الله علیه، در «فوائد الرجالیه» آنرا حکایت کرده است. [اگر چنانچه؛ (صدوق) از روی عمد و علم و آگاهی بحالش، آنرا از او أخذ کرده باشد!].

با اینوصف، چگونه بر شیخ صدوق، که شاگرد و معاصر او بود، کذاب بودنش پنهان مانده! و بر آن، مطلع نشده است! اما؛ کسیکه در سالیان درازی! بعد از وفات صدوق، بدینا آمده، بر آن مطلع گشته است!؟ و چگونه؛ پدر ابن الغضائری، بر کذب او، واقف نشده! و آنرا باسندش — با سایر علمائی که؛ محقق کرکی، آنها را در اجازه اش یادآور شده — از او روایت کرده! و فرزندش بر کذب او، بعد از مرگ پدرش مطلع شده است!؟ همه اینها، قرائنی است، که ما را بر این دلالت

میکند که؛ این کتاب، از تألیف او نیست. و جز این نیست که؛ برخی معاندینِ اثناعشری — که دوستدار اِشَاعَةُ فحشاء! در بین مؤمنین اند! — تألیف کرده، و بعضی اقوال را در آن مندرج ساخته، و بشیخ و نجاشی نسبت داده! که آنها، در دو کتابشان به ابن الغضائری نسبت داده اند؛ تا نسبت دادن باو، برایش امکان دهد تا بتواند از افتراءات و اکاذیب، آنچه که در آن مندرج نموده، ترویج کند! و از آن افتراءات، قول او است باینکه:

«مفسرِ استرآبادی، این تفسیر را از دو نفر مجهول، روایت کرده است»

چون؛ در راوی، بعد از شناسائی اسم و کنیه و نسب و نسبت و مذهب و آئین و مقرّ و سرزمینش، جهالتی باقی نمانده است.

و از جمله، قول او است باینکه:

«آن دو نفر مجهول، از پدرانشان از امام، روایت میکنند».

با اینکه؛ در اوّل کتاب و خلال آن، بعدم واسطه، تصریح شده است.

و از جمله، قول او است باینکه:

«امام، همان أبو الحسن سوّم است».

با اینکه؛ در موارد زیادی از آن، تصریح است باینکه؛ امام، أبو محمّد حسن، پدر حضرت

حجّة، علیهما السّلام است.

و از جمله؛ قول او است باینکه:

«تفسیر، از سهل دیباجی، از پدرش جعل شده است».

با اینکه؛ نه برای سهل، اسمی در سندِ تفسیر است؟ و نه برای پدرش؟!

و از جمله؛ قول او است باینکه:

«مشمّل بر مطالبِ زشت و ناپسند است».

با اینکه؛ در آن، جز بعضی معجزات غریب! — که در جای دیگر نیست — پیدا نمیشود.

و آنچه، ما بیان کردیم، همان وجهی است که؛ قدیماً و جدیداً — سیره جاری بین اصحاب ما

است، از عدم اعتناء بآنچه که ابن الغضائری از جرح، بآن متفرّد است! و این، بجهت عدم ثبوتِ

جرح او است، نه عدم قبولِ جرح او — چنانکه بعضی، سابقه ذهنی دارند —

قدرت الله حسینی شاهمرادی

**

الحمد لله ربّ العالمین

*

